

اگر مردم آگاه و آزاده کرد و ترک هوشیار نباشند احتمال دارد فجایع دیروزی نقده امروز در ارومیه تکرار شود!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

آغاز سخن

سال‌هاست که عوامل جمهوری اسلامی در تلاشند با تفرقه و رقابت‌انداختن بین مردم کرد و ترک در شهرهای آذربایجان غربی مانند ماکو، سلماس، ارومیه، نقده، پیرانشهر، به اهداف فاشیستی خود دست پیدا کند. این اقدامات نخست جلوگیری از همبستگی مردم کرد و ترک و مبارزه مشترک آن‌ها علیه حکومت و تضعیف آن‌ها، موقعیت خود را در این منطقه حساس محکم‌تر کند. برای مثال، نخست اجازه دادند جشن عید نوروز در ارومیه برگزار شود و سپس با فاصله یک روز هزاران نفر را از اطراف این کلان‌شهر آوردند و چماق‌هایی که از پیش تهیه و آماده کرده بودند به دست آن‌ها دادند و با عربده‌کشی و نفرت‌پراکنی شعارهای نفرت‌انگیز علیه مردم کرد سر دادند.



اول فروردین ۱۴۰۴ - تصویری از تجمع نوروزی در ارومیه

فراخوان این تظاهرات چماقداران را آخوند رییس شورای شهر ارومیه فراخوان داده بود و چهره منفوری هم‌چون نادر قاضی‌پور نماینده سابق مجلس شورای اسلامی با بسیجی‌ها در مقابل چماقداران حرکت می‌کردند. برای مثال، عوامل جمهوری اسلامی در نمایش‌های مسخره انتخاباتی‌شان بین کاندیدهای کرد و ترک رقابت می‌اندازند تا هرچه بیشتر مردم کرد و ترک را به پای صندوق‌های رای بیاورند.

شرکت‌کنندگان در این تجمع که گفته شده تجمع «علویان»؛ تعدادشان ده‌ها هزار نفر تخمین زده می‌شد سازمان‌دهی شده و با چماق‌های یک رنگ و یک اندازه از پیش تعیین‌شده توسط بسیجی‌ها و پاسداران، با سردادن شعارهایی هم‌چون «ارومیه ترک است و ترک خواهد ماند»، «آذربایجان بیدار است، حامی ارومیه است»، «زننده باد آذربایجان» و «هویت ترکی ارومیه قابل معامله نیست» بر هویت ترکی ارومیه تاکید کردند.

از سوی دیگر، گروه‌هایی هم خارج از محدود حاکمیت به این نوع تفرقه و نفرت‌پراکنی دامن می‌زنند و آب به آسیاب جمهوری اسلامی می‌ریزند. این گروه‌های تفکرات نژادپرستانه پان ترکیست و پان کردیست دارند. گروه‌های نژادپرست ترک تحت تاثیر سیاست‌های فاشیستی جمهوری ترکیه و جمهوری آذربایجان قرار دارند و پان کردیست‌ها سرشان به محافلی در اقلیم کردستان عراق وصل است. این گروه‌ها همواره از طریق شبکه‌های اجتماعی دست به نفرت‌پراکنی و تفرقه می‌زنند.

به روایت خبرگزاری تسنیم، خبرگزاری نزدیک به نهادهای امنیتی حکومتی، با آغاز برنامه عده‌ای از حاضران کرد با بالابردن پرچم اقلیم کردستان و نمادهایی از این دست، مراسم را به سمت و سوی دیگری بردند. طبق ادعای این خبرگزاری این اشخاص با این اقدامات، فضای مراسم را ملتهب کردند در حالی که حاضران کرد و ترک دیگر به آنان تذکر می‌دادند.

حال چگونه وزارت کشور مجوز عید نوروز می‌دهد و رییس شورای شهر فراخوان تظاهرات علویان با چماق می‌شود خود یک مسئله مهم و قابل بحث است. نخستین سؤال این است که آیا خود عوامل و نهادهای حکومت در راه‌انداختن رقابت کرد و کرد ارومیه نقش نداشتند؟ آیا هدف آن‌ها این نبود که مردم کرد و ترک را به جان هم بیندازند و از آن سود ببرند؟



دوم فروردین ۱۴۰۴ - علویان چماقدار در خیابان‌های ارومیه

بی‌تردید در تجمعات بزرگ مردمی، گروه‌هایی بدون توجه به دلیل تجمع مردم، سوءاستفاده می‌کنند تا اهداف خود را تبلیغ و ترویج کنند. اما اقدام چنین گروهی نمی‌تواند مجوزی بر به میدان آوردن چماقداران و فاشیست‌های حکومتی باشد.

اکنون شبکه‌های اجتماعی منطقه پر شده است از سخنان نفرت‌انگیز پان‌ترکیست‌ها و پان‌کردیست‌ها علیه همدیگر و تحریک مردم. حکومت نیز در این میان، آتش بیار معرکه شده است و بر روی تحریکات این گروه‌ها بنزین می‌باشد تا هرچه بیش‌تر شعله‌ور شود و تر و خشک را با هم بسوزاند.

در چنین شرایط حساسی و با توجه به این که به سال‌گرد وقایع خونین نقده هم نزدیک است باید هوشیارتر و بیدارتر باشیم و بدانیم هر گونه شعار و سخن نسنجیده و رویدادی که وحدت مردم عزیز کرد و ترک را تضعیف سازد، خواسته دشمنان آن‌هاست و در راس همه حکومت جهل و جنایت، ترور و اعدام اسلامی ایران!

هدف این مطلب، از یک سو با تاکید بر سوابق پان‌ترکیست‌ها و پان‌کردیست‌ها و نگاهی به وضعیت کردستان و آذربایجان و سرکوب‌های مداوم جمهوری اسلامی و از سوی دیگر، تاکید بر همبستگی و مبارزه همه خلق‌های آزادی‌خواه و برابری طلب ایران بدون توجه به جنسیت و ملیت و باورهای مذهبی و گرایش‌های سیاسی، بر علیه حکومت تبه‌کار جمهوری اسلامی است!

پان‌ترکیسم

با فروپاشی شوروی و تاسیس جمهوری‌های تازه استقلال‌یافته قفقاز (گرجستان، آذربایجان و ارمنستان) و آسیای مرکزی (ترکمنستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان و قزاقستان) و انقلاب‌های غرب‌گرای پس از آن در بخشی از این نواحی، ظن این می‌رفت که آمریکا و متحدانش به دنبال تغییر مرزبندی‌های سیاسی موجود، جهت آسان‌تر کردن مدیریت خود بر جهان است.

روشی که لاقلاً بین اقتصاددانان آمریکایی که شعار «کوچک‌تر، زیباتر» سر می‌دهند، سنتی کهنه است و ظاهراً جامعه سیاسی-اطلاعاتی آمریکا چندان بی‌علاقه به استفاده از آن نیستند. از این روست که منطقه خاورمیانه نیز به‌عنوان قطب نفت و گاز جهان همواره در معرض خطر این زیباسازی به سبک آمریکایی است.

لفظ پان (Pan) در زبان لاتین پیشوندی است به معنای «همه» یا «عموم» در قرون ۱۹ و ۲۰ ابتدا در اروپا، سپس در آسیا و آفریقا نهضت‌هایی سیاسی با این پیشوند موجودیت یافتند که نام یک کشور، نژاد یا دین را به‌دنبال آن یدک می‌کشیدند.

پان‌ترکیسم به مفهوم عام خود جنبشی ایدئولوژیک، سیاسی و تا حدی فرهنگی است که می‌خواهد وحدت مردمان ترک‌تبار جهان را، شاید به شکل استقرار یک کنفدراسیون از کشورهای ترک و حتی یک فدراسیون ترکی، به ارمغان آورد.

جنبشی که در محتوا تفاوت زیادی با مفهوم آن در ابتدای قرن بیستم میلادی، اوان ظهور این پدیده، ندارد و به روشنی نشانگر تهدیدی است که از جانب این جنبش متوجه تمامیت ارضی کشورهای دارای اقلیت‌های ترک‌تبار و یا ترک‌زبان شده متوجه موجودیت اقلیت‌های قومی و زبانی ساکن در جوار ترک‌زبانان می‌شود و جای تعجب نمی‌گذارد اگر بسیاری ترکیه را، در ادوار مختلف تاریخی، سرچشمه و پشتیبان تحركات پان‌ترکی بدانند، چه ترک‌ها این انتساب را بپذیرند و چه رد کنند.

در این بین گاه‌گاهی مشاهده می‌شود که در کنار پان‌ترکیسم از اصطلاح تورانیسم نیز استفاده می‌شود. در این میان این پرسش مطرح می‌شود که آیا تفاوتی میان این دو وجود دارد؟ پاسخ این است که میان پان‌ترکیسم با این تعریف و تورانیسم (که گاه پان‌تورانیسم خوانده می‌شود) تفاوت وجود دارد چرا که هدف اصلی پان‌تورانیسم نزدیکی و در نهایت، اتحاد مردمانی است که گمان می‌رود ریشه‌های آن‌ها به توران، یعنی منطقه نامشخص خیالی و بهشت‌گونه‌ای در دشت‌های آسیای مرکزی، می‌رسد. بر اساس سندی به زبان ترکی، مربوط به ۱۸۳۲م، در خانان خوقند، نام توران از سوی حاکمان خوقند در دوره‌های مختلف به تناوب به ترکستان، تاتارستان، ازبکستان و مغولستان اطلاق می‌شده است. مرزهای توران از سمت شرق به چین، از سوی جنوب به تبت، هند و ایران، از سوی غرب به دشت قبیچاق و دریای خزر و از سوی شمال باز هم به دشت قبیچاق محدود بوده. تورانیسم بعدها به مفهوم بسیار وسیع‌تری نسبت به پان‌ترکیسم تبدیل شد که مردمانی همچون مجارها، فنلاندی‌ها و استونی‌ها را نیز دربرمی‌گیرد. با این اوصاف، مشاهده می‌شود که در

واقع پان ترکیسم را می‌توان زیرمجموعه تورانیسم دانست. یکی از مسائلی که در این میان مطرح می‌شود، پرسش در مورد مبدعان این اندیشه‌ها و خاستگاه این تفکرات و انگیزه‌های این تکاپوهاست.

شواهد نشان می‌دهد که تورانیسم ابتدا به‌عنوان پاسخی به تهدید اسلاوها، با موجی از محبوبیت مواجه شد و از ۱۹۱۳-۱۹۷۰م نشریه‌ای به نام توران در ترکیه به‌طور منظم انتشار می‌یافت. اندیشه تورانیسم بسیاری از پان‌ترکیست‌های ترکیه را نیز به خود جلب کرد و آن‌ها اصطلاح توران را به گونه‌ای در نوشته‌های خود به کار بردند که لزوماً به معنی پذیرش نزدیکی خودشان با مردمان غیر ترک نبود بلکه به معنای اشاره به سرزمین یا وطن ترکی بود. مبدعان پان‌ترکیسم و محرک‌های ایشان

ظاهراً فردی که بیش از همه و نخستین بار مفهوم توران و پان‌ترکیسم را به کار برد آرمینیوس وامبری، سیاح و شرق‌شناس یهودی مجاری بود. وامبری، علاوه بر معرفی زبان‌ها و فرهنگ عامه آسیای مرکزی به خوانندگان کتاب‌ها و مقالات متعدد خود، فصل کاملی از کتاب خود به نام نقش‌انگاره‌های آسیای مرکزی را، که اولین بار در ۱۸۶۸م منتشر شد، به تورانی‌ها اختصاص داد. او استدلال کرد که تمامی گروه‌های ترکی به یک نژاد تعلق دارند و بر اساس نشانه‌های فیزیکی و رسم و رسومات به شعبه‌های فرعی تقسیم می‌شوند.

امبری در ابتدای دهه شصت قرن نوزدهم میلادی به ظاهر با این اعتقاد که مجارها در اصل از آسیای مرکزی آمده‌اند و با هدف تحقیق در مورد درستی این فرضیه، در هیات درویشی زنده یا روحانی مسلمان، سفری طولانی و جسورانه به منطقه آسیای مرکزی کرد. او زبان‌شناس برجسته‌ای بود که زبان‌های عربی و ترکی را از پیش می‌دانست و در اندک زمانی، بر زبان‌های محلی آسیای مرکزی تسلط یافت. در این‌که او طرفدار بریتانیا بود هیچ تردیدی وجود ندارد و خود وی نیز این جانبداری را کتمان نمی‌کرد. وامبری با نعمت هوش بالا و زبان‌دانی‌اش توانست بدون لو رفتن از خیره، سمرقند و بخارا دیدن کند. او در یکی از کتاب‌هایش، به نام سفرهایی در آسیای مرکزی، طرح کلان یک امپراتوری پان‌ترک را چنین ترسیم می‌کند:

«خاندان عثمان، به خاطر دودمان ترکی‌اش، می‌توانسته است بر اساس عناصر خویشاوندی گوناگونی که از طریق زبان مشترک، مذهب و تاریخ به هم مرتبط هستند امپراتوری وسیعی را از ساحل آدریاتیک تا چین بنیان‌گذاری کند که از امپراتوری رومانوف کبیر بسیار قدرتمندتر باشد چرا که امپراتور روس مجبور بود ناهماهنگ‌ترین و نامتجانس‌ترین عناصر را از طریق زور و نیرنگ برای سرهم کردن امپراتوری خود به کارگیرد. در حالی که آناتولی‌ها، آذربایجان‌ها، ترکمن‌ها، ازبک‌ها، قرقیزها و تاتارها اجزایی هستند که از ترکیب آن‌ها یک قدرت عظیم ترکی می‌تواند به پا خیزد و قدر مسلم از ترکیه‌ای که امروز می‌بینیم بهتر قادر خواهد بود با رقیب شمالی هم‌اموری کند.»

گرچه وامبری در سال‌های بعد عقب‌نشینی کرد و پان‌ترکیسم را یک پدیده خیالی واهی نامید اما تصویر یک امپراتوری ترکی را در ذهن همه کسانی که مایل به طرفداری از آن بودند بر جای گذاشت. روابط نزدیک وامبری با چند تن از رهبران ترک‌های جوان احتمالاً در طرفداری آن‌ها از اصول پان‌ترکیسم نقشی اساسی داشته است.

در این میان توجه به این نکته نیز جالب است که در پروراندن اندیشه پان‌ترکیسم تقویت عثمانی در مضاف با رقیب شمالی انگیزه قوی برای بریتانیا محسوب می‌شد، رقیبی که در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی به خطری جدی برای تهدید منافع حیاتی بریتانیا، به ویژه، در هند بدل شده بود. «راجرز پلات چرچیل» درباره رقابت‌های روسیه و بریتانیا در این عصر چنین می‌گوید:

«در قرن نوزدهم ریشه اصلی منازعات بریتانیا و روسیه به دو حوزه باز می‌گشت. اولی از جهت زمانی، پیشین و از نظر طول مدت منازعه طولانی‌تر بود و آن نزاع پیامد کوشش‌های پیگیر روسیه برای دسترسی به آب‌های گرم از طریق سیطره یافتن بر تنگه‌های بسفر و داردانل بود که این تلاش‌ها شامل تهاجم‌های متعدد به خاک عثمانی می‌شد که این تنگه‌ها را در اختیار داشت. هدف سیاست خارجی روسیه نیز تضعیف این امپراتوری و حتی متلاشی کردن آن بود. در راستای این مطلوب اهداف و شعارهای مذهبی نیز اضافه می‌شد و آن آرمان برکندن هلال اسلامی و نصب صلیب اُرتدوکس بر فراز کلیسای کهن سنت صوفیا بود، دورانی که به صورت فزاینده‌ای بر رسالت تاریخی روس‌ها در تلاش برای رهایی برادران کوچک‌تر اسلاو در بالکان از یوغ ترک‌ها تأکید و تبلیغ می‌شد و بدین‌گونه ردایی انسانی نیز بر قامت اهداف توسعه‌طلبانه روس‌ها پوشانیده می‌شد. البته این رویکرد، با هر بهانه‌ای که پیگیری می‌شد، با مواجهه سرسختانه بریتانیا روبه‌رو بود. راهبرد بریتانیا وجود یک ترکیه مستقل در شرق مدیترانه بود و البته تضعیف و تجزیه آن برای بریتانیا از اهمیت چندانی برخوردار نبود. واقعیت این بود که وجود یک روسیه قدرتمند در این بخش از جهان، در بهترین مسیر دسترسی به هند، خطر بسیار بزرگی برای انگلستان بود. هند، مستعمره‌ای که بریتانیا کماکان از امنیت آن اطمینان نداشت، به منزله گران‌بهارترین جواهر تاج استعمار بریتانیا، اولویت مهم سیاست خارجی بریتانیا را تشکیل می‌داد.»

حال این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که آیا هنگامی که وامبری طرفدار انگلستان به منزله پیشگام نظریه پان‌ترکیسم که رقیب ذاتی آن اسلاویسم بود مطرح می‌شود، این نمی‌تواند سندی دال بر دخالت دست‌های بریتانیا در پدید آمدن پان‌ترکیسم باشد؟ هر چند چنانکه در ادامه اشاره خواهد شد در این زمینه پیچیدگی‌هایی وجود دارد، آن‌چنانکه حتی برخی رویکردها و مواضع بعضی پیشقراولان پان‌ترکیسم، که خاستگاهشان سرزمین‌های تحت سلطه روسیه تزاری بود، تعدادی از تاریخ‌پژوهان را به سوی این تلقی سوق داده است که مدعی شوند آن‌ها ولو به اجبار رویکردهای طرفدارانه از امپراتوری تزاری و رویه‌های ترک‌گرایانه را به گونه‌ای معطوف به ایجاد فضایی مناسب‌تر برای تداوم حیات قومی خویش تلفیق کرده بودند اما در مجموع تردیدی وجود ندارد که پان‌ترکیسم در کلیت در مواجهه با روس‌گرایی و سلطه تزاری و البته همسو با سیاست‌های کلان بریتانیا در منطقه به منزله خصم روسیه بود.

به هر روی، ارتباطاتی که میان برخی شخصیت‌های اصلی حرکت پان‌ترکیسم وجود دارد باید مورد توجه قرار گیرد. به‌عزم بسیاری اسماعیل بیگ کاسپرینسکی (اسماعیل بی گاسپرالی-۱۸۵۱-۱۹۱۴م)، که بنیان‌گذار مدارس اصول جدید و اصلاح‌گر تاتار کریمه‌ای بود، با روزنامه ترجمان خویش و لوگوی

آن: «زبان واحد، اندیشه واحد، عمل واحد» بنیان‌گذار اندیشه پان‌ترکیسم است. او در دوران مدید فعالیت‌های خویش روابط نزدیکی با گروه‌های ترک‌گرا در استانبول ایجاد کرد و مقالاتی برای چاپ در نشریه ترک‌گرای تورک یوردو ارسال می‌داشت. شایان توجه است که این نشریه، در ۱۹۱۱م، توسط شاگرد و خویشاوند اسماعیل بیگ، یوسف آقچورا، تاسیس و در واقع به ارگان تئوریک پان‌ترکیسم بدل شده بود و شخصیت‌هایی نظیر احمد آقا اوغلو در آن قلم می‌زدند. اسماعیل بیگ ساکن باغچه‌سرای در کریمه، در ۱۹۰۷م، در روزنامه ترجمان مقاله‌ای نوشت و پاره‌ای از نظریات خویش را تبیین کرد و آنگاه آرمینیوس وامبری بخش‌هایی از این مقاله را ترجمه کرده و در نشریه تایمز لندن به چاپ رساند.

وجه دیگر ارتباطات شخصیت‌های موثر ترک‌گرا ایجاد اتصال میان مراکز مهم فکری و جمعیتی ترک‌زبانان روسیه از جمله کریمه و ولگای میانی بود که دست‌کم از لحاظ جغرافیایی فاصله قابل توجهی میانشان وجود داشت. از مصادیق ایجاد عामدانه و آگاهانه چنین ارتباطی به ازدواج دوم گاسپرینسکی می‌توان اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های همکار و پشتیبان اسماعیل بی گاسپرالی همسرش، زهره خانم، بود. گاسپرینسکی پس از جدایی از همسر نخستش، در ۱۸۸۲م، یک سال پیش از تاسیس روزنامه ترجمان، با خانمی تحصیل‌کرده و متمول از یکی از خانواده‌های ثروتمند قازان ازدواج کرد. ترجمان در سال‌های نخست با هزینه کردن از ثروت زهره خانم منتشر می‌شد.

یکی از مهم‌ترین و در آینده مشهورترین فعالان پان‌ترکیست، یوسف آقچورا، برادرزاده زهره خانم، فردی است که مقاله «سه طرز سیاست»، وی به‌مثابه بیانیه پان‌ترکیسم شناخته می‌شود، مقاله‌ای که وی در آوریل مه ۱۹۰۴م با نام مستعار در نشریه ترک، چاپ قاهره، منتشر ساخت (و مسلماً نمی‌توانست آن را در روسیه منتشر کند) و در آن علت وجودی پان‌ترکیسم را بیان کرد.

نکته جالب دیگر این‌که سرنوشت عبدالرئوف فطرت، به منزله یک متفکر فارسی‌زبان ماوراءالنهری و تغییر رویکرد وی به سوی ترک‌گرایی با این حلقه افراد پیوند می‌یابد که خود می‌تواند نمونه‌ای از پرشمار متفکرانی باشد که در استانبول و به ویژه، تحت تاثیر حلقه‌های پان‌ترک آن دچار استحاله هویتی شدند. عبدالرئوف فطرت در دوران تحصیل در استانبول، در دهه دوم قرن بیستم میلادی، در موسسه‌ای تحصیل کرد که یوسف آقچورا مدرس تاریخ ترک آن بود و بی‌تردید این تعامل در نضج افکار پان‌ترکیستی وی موثر بوده است. ادیب خالد در این‌باره چنین می‌گوید:

«در ۱۹۱۴م، فطرت در مدرسه‌الواعظین، مدرسه‌ای که از منظر ساختاری و اصولی در آن سال با هدف تربیت نسل نوینی از شخصیت‌ها و کارگزاران دینی دچار تغییراتی شده بود تحصیل می‌کرد. برنامه درسی جامع و متنوع این مدرسه دربرگیرنده درسی تحت عنوان تاریخ ترک نیز می‌شد که آقچورا، نظریه‌پرداز برجسته پان‌ترکیسم، آن را ارائه می‌کرد.»

البته شایان توجه است که شخص اسماعیل بیگ گاسپرینسکی نیز خود از ترک‌زبانان و مسلمانان آسیای مرکزی غفلت نمی‌ورزید. چنانکه در ۱۸۹۳م و در پی دعوت امیر بخارا (این دعوت از سوی امیر عبدالاحد خان صورت گرفته بود) گاسپرالی با امید راه‌اندازی مدارس بر پایه روش جدید خویش عازم بخارا شد و دیدارهای تأثیرگذاری را با برخی متفکران منطقه برگزار کرد.

از سوی دیگر، شایان توجه است که شفیقه، دختر اسماعیل بی گاسپرالی، خود از روزنامه‌نگاران، سیاست‌مداران و سردمداران حرکت‌های ترک‌گرایانه بوده است. وی در دوران حیات پدر همکاری‌های گسترده‌ای با وی داشت. شفیقه ویراستار مجله تربیت نسوان، ضمیمه ویژه بانوان روزنامه ترجمان، بود. او هم‌چنین سابقه نمایندگی مجلس کریمه را نیز در کارنامه داشته و پیشینه تکاپوهای وی آن‌چنان پررنگ و پربار بوده است که برخی وی را رهبر جنبش زنان ترک‌زبان روسیه در قرن بیستم میلادی خوانده‌اند.

جالب توجه است که شفیقه گاسپرالی همسر نسیم یوسف‌بی‌لی، نخست وزیر دولت مساوات باکو، بود و در این ازدواج نیز می‌توان حالتی مشابه با آن‌چه را در ازدواج اسماعیل بی و زهره خانم به وجود آمد ملاحظه کرد و آن را از مصادیق وصلت‌های ترک‌گرایانه دانست. ملاحظه می‌شود که شخصیت‌های تأثیرگذاری نظیر اسماعیل بی گاسپرالی کریمه‌ای، یوسف آقچورای دارای خاستگاه ولگای میانی، نسیم یوسف‌بی‌لی آذری نه تنها به علت اشتراک اندیشه و آرمان بلکه به دلیل ازدواج و خویشاوندی به هم پیوند می‌خورند.

در این میان باید نکاتی را نیز مورد توجه قرار داد که آن‌گونه که ملاحظه شد انگلیسی‌ها پدیده ترک‌گرایی را همسو با منافع خود می‌دیدند و علاوه بر ترجمه و چاپ برخی مقالات ترک‌گرایان در نشریات انگلیسی، سفر ۱۹۱۲م گاسپرالی از طریق استانبول و قاهره به هندوستان، با هدف تبلیغ روش جدید آموزش خود، همان اصول جدید و استقبال گرمی که از سوی نمایندگان جوامع اسلامی هند از وی به عمل آمد، چنان‌که وی این سفر را بسیار موفقیت‌آمیز ارزیابی می‌کرد، خود یکی از شواهد علاقه دستگاه‌های نظارتی بریتانیا به بسط فعالیت‌های نظایر گاسپرالی است اما از سوی دیگر باید توجه داشت که گاسپرالی به نحوی فعالیت می‌کرد که در طول سی سال انتشار روزنامه ترجمان و ضمائیم آن در دوران حیات وی و البته، تکاپوهای وی در گسترش مدارس اصول جدید، دستگاه‌های امنیتی روسیه اقدام به بازداشت و یا آزار آشکار وی و یا توقیف نشریات یا مدارسش نکردند.

وطن در کلام ترک‌گرایان

به نظر می‌رسد که در مورد مبدعان پان‌ترکیسم بهتر است ابتدا این شخصیت‌ها را به دو دسته متفکران ذیل سلطه روسیه و متفکران دارای خاستگاه عثمانی ترکیه‌ای تقسیم کرد. در حالی که متفکران روسیه‌ای بیش از هر چیزی دغدغه حفظ سرزمین، زبان و یا فرهنگ مورد ادعای خود را در برابر استیلای روس‌ها و ایستادگی در برابر فرایند روسی‌سازی داشتند، متفکران ترکیه‌ای، در دوران دشوار و مشقت‌بار گذر از عثمانی به ترکیه کنونی، بلندپروازی‌های ناکام عثمانیان را در مرزهای شرقی تا سرزمین‌های دوردست افسانه‌ای دستمایه ادعاهای خود می‌ساختند. سه‌ویتوخوسکی در مورد ضیا گوگ‌آلپ چنین می‌گوید:

«وی نوزایی ملی ترک را در دولت عثمانی تبلیغ می‌کرد، این فراخوان با به پای تصور وی از توران وطن اساطیری ترکان و مهد تاریخ آنان پیش می‌رفت.»
گوگ‌آلپ در یکی از اشعارش می‌گوید:

اغوزخان چهره‌ای مبهم و ناشناس برای دانشمند

با دل من آشنا و بسیار شناخته شده است

نیاخاک ترک‌ها نه ترکیه نه ترکستان است:

سرزمین کبیر ایدی است، توران است.»

البته، جالب است که او نسبت خویش را با دانش تاریخ را نیز بی‌پرده آشکار می‌کند و به صراحت در شعرش می‌گوید که ادعاهایش نه بر پایه شاهد یا مدعایی علمی بلکه بر پایه احساساتی است که به‌سادگی از منظر دانش روان‌شناسی می‌تواند نوعی توهم ارزیابی شود. البته، مفهوم و مرزهای وطن در اندیشه وی سیال بود چنان‌که با آگاهی به این امر که توران آرمانی دوردست و در بهترین حالت عالی‌ترین دستاورد پان‌ترکیسم خواهد بود یا شاید با وقوف به موهومی بودن توران افسانه‌ای آرمان‌های شدنی‌تر را دستمایه قرار داد. سه‌ویتوخوسکی در این خصوص می‌گوید:

«گوک‌آپ برای کوتاه‌مدت جانشین واقعی تری پیشنهاد کرد: امروزه ترک‌هایی که وحدت فرهنگی برایشان آسان خواهد بود ترکان اوغوزند، یعنی ترکمن‌ها، زیرا ترکمن‌های آذربایجان، ایران و خوارزم مانند ترک‌های ترکیه از نسل اوغوزند. بنابراین، ایدئال فوری ما برای ترکیسم باید وحدت اوغوز یا ترکمن باشد. منظور از این وحدت چیست؟ اتحاد سیاسی؟ در حال حاضر، نه! نمی‌توان گفت که در آینده چه روی خواهد داد اما در حال حاضر هدف ما فقط وحدت فرهنگی قوم اوغوز است.»

در این جا با در نظر داشتن مفهوم ستیزه‌جویانه و توسعه‌طلبانه وطن در اندیشه و کلام ضیاء گوک‌آپ، به منزله یکی از برجسته‌ترین متفکران پان‌ترکیسم در ترکیه، برای آشکار شدن تفاوت نگاه‌های ناشی از تفاوت انگیزه‌ها و محرک‌ها به انعکاس مفهوم وطن در کلام گاسپرالی به‌عنوان برجسته‌ترین شخصیت ترک‌گرای روسیه، می‌پردازیم.

رضا الدین فخرالدین، در جایگاه یکی از برجسته‌ترین متفکران جدیدی‌گری در ولگای میانی و هم‌چنین به‌عنوان یکی از دوستان اسماعیل بی‌گاسپرالی، در یکی از شماره‌های ترجمان، در ۱۸۸۵م، گزارشی در مورد هزینه‌ها و موفقیت‌های ترجمان نوشته است:

«امروز ترجمان وارد سومین سال حیاتش می‌شود. اجازه دهید که به خوانندگان در مورد کاربرد و اهداف ترجمان بگویم، نشریه‌ای که با آرمان ارتقای سلامت و سعادت وطن ما، وطن ترک‌ها و همین‌طور مسلمانان ساکن روسیه تاسیس و انتشار یافته است.»

مشاهده می‌شود که گاسپرینسکی به‌طور مبهمی از سویی از وطن ترک‌ها و از سوی دیگر از مسلمانان روسیه نام می‌برد. هر چند کارنامه و عملکرد گاسپرالی نشانگر این است که وی ترکیه را به منزله الهام‌بخش ترک‌گرایی مدنظر داشته است بدون تردید در گام نخست حفظ زادگاهش کریمه از روسی‌سازی کامل و در گام دوم ایجاد هم‌گرایی میان ترک‌زبانان روسیه هدف وی از انجام تکاپوهای بلافصل بوده است.

متفکر تاجیک، نماز حاتم‌اف، در حالی که پیدایش پان‌ترکیسم را به ترکیه نسبت می‌دهد، در مورد مسلمانان ترک‌زبان روسیه چنین می‌گوید:

«ترک‌پرستی در حدود امپراتوری روسیه بین ملت‌چیان تاتار و قریم و پولوژی (از شهرهای روسیه) هم‌آوازی زیاد پیدا کرد زیرا آن‌ها در این رویه واسطه یگانه جدایی از دولت روسیه را می‌دیدند.»

لاندو نیز در همین مورد اشاره می‌کند:

«دو اثری که روزشمار تاریخ پان‌ترکیسم را به دست داده‌اند و البته به ترکیه نیز اشاراتی داشته‌اند یکی تورک‌چولوک، اثر یوسف آقچورا، که در انتهای سالنامه تورک ییلی توسط او در ۱۹۲۸م تدوین شد و تورک‌چولوئون تاریخی اثر حسین نامق اورکون هستند که اثر دوم شانزده سال بعد منتشر شد و شدیداً از تحلیل آقچورا اقتباس کرده است.»

وی در ادامه تأکید می‌کند که هرچند ترکیه را الهام‌بخش حرکت‌های پان‌ترکی می‌داند اما معتقد است که آغاز آگاهی ملی در میان گروه‌های ترک‌تبار روسیه عامل بسیار مهمی در ظهور پان‌ترکیسم در اواخر دوران امپراتوری عثمانی بوده.

سرشماری ۱۸۹۷م روسیه حاکی از آن بود که از کل جمعیت ۱۲۵'۶۰۰'۰۰۰ نفری روسیه مجموع جمعیت ترک‌تبار به ۱۳'۶۰۰'۰۰۰ یا به‌عبارتی ۱۱ درصد می‌رسید. در این دوران، دو سیاست مسیحی‌ساختن و روسی‌ساختن به منزله تهدید برای مسلمانان روسیه مطرح بود. بسیاری از این گروه‌های ترک‌تبار با ایستادن بر سر دین و ریشه‌های محلی خود، یعنی اسلام و ترک‌گرایی، که هر دو به‌طور جدا و مشترکاً نقاط وحدت آن‌ها بود، واکنش نشان دادند. از آنجا که گروه‌های ترک‌تبار منزوی بودند، جست و جوی آنها برای یافتن متحدان بالقوه طبیعتاً در چارچوب محدوده‌های پان‌اسلامیسم، پان‌ترکیسم یا هر دو قرار می‌گرفت. پان‌اسلامیسم به‌ویژه به‌خاطر نزدیکی نسبی امپراتوری عثمانی و تلاش‌های سلطان عبدالحمید دوم از اواخر قرن نوزدهم میلادی برای تقویت پیوندهای اسلام‌گرایانه و گروه‌های اسلام‌گرا قابل دسترس و مناسب بود. نباید از خاطر برد که برای بسیاری از مسلمانان ترک روسیه دو ویژگی مسلمان و ترک یا تاتار بودن دو روی یک سکه بود که هویت ملی آن‌ها را تشکیل می‌داد. این دو مشخصه نه تنها هیچ تناقضی با یکدیگر نداشتند بلکه مترادف محسوب می‌شدند. البته، باید توجه شود که این همسویی و عدم تناقض با آغاز قرن بیستم میلادی رو به کم‌رنگ شدن گذاشت و سیر حوادث بعدی نیز این روند جدایی را سرعت بخشید به نحوی که در دوران پس از انقلاب بلشویکی و تضعیف اسلام در این کشور و بنا شدن ترکیه نوین برپایه اصول لایبیک، بر ویرانه‌های تختگاه آخرین خلافت اسلامی، در کنار فضای سیاسی نیمه اول قرن بیستم، که مبتنی بر اندیشه ناکارآمدی دین در مسائل سیاسی و چیرگی اندیشه‌های لایبیک بود، دیگر دین نمی‌توانست در برابر اندیشه‌های ملی و قوم‌گرایانه عرض اندام کند. برای توصیف این روند می‌توان به مقاله‌ای که زکی طوغان با نام «آینده حکومت‌های اسلامی در نظر ابن‌خلدون» (ابن‌خلدون نظرنده اسلام حکومت‌لرین استقبالی) در مجله بیلگی مجموعه‌سی (مجموعه بیلگی) (استانبول، ۱۹۱۴، ش ۷) به چاپ رساند اشاره کرد. وی در این مقاله ضمن نقد تئوکراتیسم برای ترک‌ها، از تلاش‌های

محمد عبده، مفتی مصر؛ محمود اسد ترکیه‌ای (۱۸۵۷-۱۹۱۴م)، حقوق دان و مولف کتاب‌هایی چون اصول فقه و حقوق دولت‌ها؛ و موسی جارالله بیگ روسیه‌ای در راه اصلاح اصول اسلامی و اساس قرار دادن آن برای قوانین جدید انتقاد کرده است. این مقاله بعدها مورد تقدیر و توجه آتاتورک قرار گرفت. مفاهیم جهان‌شمول اتحاد اسلام، که پس از عبدالحمید (۱۸۷۶-۱۹۰۰م) پیدا شد، سپس به اندیشه‌های اتحاد تورانی ترکان جوان (۱۹۰۸-۱۹۱۸م) مبدل شد که در جنگ آزادی (۱۹۱۹-۱۹۲۲م) و جمهوری (از ۱۹۲۳م) از میان رفت و به صورت مفهوم محدود ملی‌گرایی ترکی درآمد. واقعیت این است که شکست و فروپاشی امپراتوری عثمانی ایدئولوژی‌های عمده سیاسی رایج در سال‌های آخر عمر آن را بی‌اعتبار کرد. در این شرایط عثمانی‌گری علت وجودی خود را از دست داده بود و پان‌اسلامیسم و پان‌ترکیسم نیز هیچ‌کدام موفق به نجات امپراتوری نشده بودند. چنان‌که در فاصله دهه‌های بیست تا چهل میلادی دولت ترکیه بر اساس مصالح سیاسی، در راه کوشش‌های ترک‌گراهای افراطی در داخل خاک خود محدودیت ایجاد می‌کرد و به صورت رسمی کمالیسم با تعاریف و مشخصه‌های خود به‌عنوان رویکردی برای داخل مرزهای ترکیه، دنبال می‌شد. در این دوران، جدی‌ترین حامیان اندیشه‌های ترک‌گرایی در ترکیه و جهان متفکران مسلمان روسیه‌ای از جمله یوسف آقچورا، ایاز اسحاقی، عبدالله بطلال تایماس، زکی ولیدی طوغان و محمد امین رسول‌زاده بودند که بیش‌تر آن‌ها از حکومت شوروی گریخته بودند.

مفهوم پان کردیسم

دیدگاه تاریخی مربوط به ریشه پان کردیسم، تفسیری جدیدی است که شرق‌شناسانی نظیر ولادیمیر مینورسکی آن را مطرح کرده‌اند. پس از شروع جنگ جهانی اول و رشد و ترویج ناسیونالیسم ملی‌گرا توسط انگلیس برای تسلط بر عثمانی، کردها نیز به تبعیت از ترک‌ها و عرب‌ها که خواهان استقلال شده بودند، مسئله کردستان را مطرح و دنبال کردند.

پان کردیسم بر مبنای مولفه‌های جغرافیایی (سرزمین کردستان)، نژادی (اکراد)، زبانی (زبان کردی)، تجربه‌های تاریخی (هم‌چون دولت‌های مستقل و قیام‌های کردی) و وقایع سیاسی (پیمان سور) شکل گرفته است که برای تبیین این مفهوم نیاز به شناختن آن‌ها می‌باشد. از سوی دیگر، با توجه به تقسیم‌شدن مناطق کردنشین بین چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه و وجود مولفه‌های متفاوت نژادی، مذهبی، تاریخی و سیاسی در هر کدام از این مناطق بهتر است که پان کردیسم را در قامت یک مفهوم کلی و واحد بررسی نکرده و به‌طور مجزا و مستقل به بررسی آن پرداخت. منظور از کردستان، مجموع مناطق کرد زبان موجود در چهار کشور ایران، ترکیه، عراق و سوریه است. کردستان یکی از نقاط استراتژیک خاورمیانه است که در صورت دسترسی داشتن به آب‌های آزاد، اهمیتی فوق‌العاده پیدا می‌کند. مساحت منطقه کردستان حدود ۲۰۰ هزار کیلومتر مربع است و عمدتاً دارای بافتی کوهستانی است.

سرزمین کردستان از شرق به کوه‌های زاگرس در ایران و از غرب به کرکوک و موصل عراق می‌رسد. همچنین این ناحیه از شمال به سمت کوهستان‌های مرگان داغ و هارال داغ ترکیه کشیده شده و در جنوب به ایلام ایران منتهی می‌شود. از مجموع مساحت کردستان خاورمیانه، ترکیه بیش‌ترین سهم را با ۴۳ درصد و پس از آن ایران با ۳۱ درصد و عراق با ۱۸ درصد دارد. مابقی سرزمین هم بین سوریه با ۶ درصد و قفقاز (ارمنستان و جمهوری آذربایجان) با ۲ درصد تقسیم شده است. همان‌طور که از نام این سرزمین پیداست ساکنان آن کردها هستند. در منطقه بین ۴۰ الی ۵۰ میلیون نفر و یا بیش‌تر جمعیت دارند. آن‌ها به زبان کردی تکلم می‌کنند.

زبان کردی بسیار متنوع و دارای شاخه‌های کرمانجی، سورانی، زازی و ... است. اغلب کردها منطقه به زبان کرمانجی تکلم می‌کنند. زبان کردی از حیث گویش نیز، متنوع محسوب می‌شود، این زبان دارای لهجه‌های شرقی (مکری)، هرکی، اردلانی، بایزیدی، سلیمانیه‌ای و عبدویی است. در بین گویش‌های زبان کردی غلبه با گویش کرمانجی است که در بین اکثریت کردهای ترکیه، کردهای شمال عراق و کردهای خراسان شمالی ایران مرسوم است. بعد از گویش کرمانجی، گویش سورانی بیش‌ترین جمعیت را به خود اختصاص داده است، اکثر کردهای ایران و کردهای جنوب عراق به سورانی تکلم می‌کنند.

منطقه کردستان در دورانی مستقل و دارای حکومت منطقه‌ای خود بوده است. قبیله برزینی در قرن پنجم به رهبری حسن برزیکانی در این منطقه نخستین سلسله با نام «حسنویه» را تشکیل داد. این سلسله کمی بعد توسط دیگر قبایل کرد از میان رفت و قبایل کرد فاتح، سلسله «بنی عیاران» را تشکیل دادند. بنی عیاران آخرین سلسله کرد مناطق کردنشین خاورمیانه بود. آنان در قرن ششم توسط ترکمن‌های سلجوقی از بین رفتند و پس از سلجوقیان نیز اتابکان لرستان بر آن منطقه سلطه یافتند.

سقوط سلسله‌های کرد به معنی سقوط اثرگذاری سیاسی آن‌ها بر منطقه نبود، بلکه در دورانی که سردار فاتح جنگ‌های صلیبی، صلاح‌الدین ایوبی کرد توانست سلسله ایوبیان را در شام و مصر تشکیل دهد، بسیاری از روسای قبایل و پهلوانان کرد نقش امرای لشکری این سلسله قدرتمند را بازی کردند. اما بعد از سقوط ایوبیان و ویران شدن منطقه به دست مغولان، کردستان نیز همچون تمام منطقه پاره پاره گشت و تا دوران صفویه به زیر یک پرچم واحد درنیامد.

با ظهور صفویه، بیش‌تر کردستان به زیر پرچم ایران درآمد. اما پس از رسمیت یافتن مذهب تشیع، بین دولت مرکزی و کردهای اکثریت سنی مذهب بدبینی پیدا شد. نهایتاً پس از شکست ایران در جنگ چالدران، بخش اعظم مناطق کردنشین به امپراتوری عثمانی رسید و تا زمان تجزیه عثمانی زیر سلطه ترکان قرار گرفت.

معاهده سور

با تجزیه امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۱۸ میلادی، دو کشور انگلیس و فرانسه در سال ۱۹۲۰ میلادی پیمانی را با عنوان پیمان سور با محمد ششم عثمانی منعقد کردند که مبتنی بر آن قرار بود در مناطق کردنشین شرق ترکیه، دولت کرد موجودیت یابد. پیمانی که هر چند پس از مدتی در کنفرانس لوزان از آن چشم پوشی شد اما در حقیقت باعث شد تفکرات پان کردیسم در آینده ریشه‌های تاریخی و حقوقی برای خود بیابند تا جایی که پاره‌ای از حقوق دانان معتقدند که کردهای ترکیه می‌توانند با توسل به آن در مقابل دولت مرکزی این کشور ادعای استقلال کنند.

در مورد چرایی نادیده گرفتن پیمان سور در کنفرانس لوزان می‌توان چنین گفت که ظاهراً در آن دوران از یک سو دولت ترکیه حاضر به استرداد موصل به متفقین و دادن امتیازات مختلف در حوزه معادن و راه آهن شده و توانست آن‌ها را آرام کند و از سوی دیگر عدم شرکت روسیه به‌عنوان مهم‌ترین اهرم فشار متفقین علیه ترک‌ها در کنفرانس لوزان، باعث کاهش چشم‌گیر قدرت چانه‌زنی آن‌ها شده بود. البته بی‌اعتنایی متفقین باعث سکوت کردهای ترکیه نشد، بلکه کردهای به جامانده از عثمانی در حد فاصل جنگ‌های اول و دوم جهانی بارها برای استقلال و وحدت خود شورش کردند. شورش شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه عراق، شورش سعید پیران، شورش آگری داغ، شورش دیاربکر و شورش قبیله بارزانی به رهبری احمد بارزانی از مهم‌ترین قیام‌های کردی در آن ایام بود، قیام‌هایی که بعدها تبدیل به هسته تشکیل حرکت پان کردیسم گشت.

وارثین سرزمین کردستان

پس از تجزیه عثمانی، سرزمین کردستان در بین سه کشور وارث آن یعنی عراق، ترکیه و سوریه تقسیم شد که در کنار مناطق کردنشین ایران، کردستان خاورمیانه را تشکیل می‌دهند.

کردستان ترکیه، نام غیررسمی نواحی شرق و جنوب شرقی جمهوری ترکیه که حدود ۲۳۵ هزار کیلومتر مربع از مساحت این کشور که تقریباً یک سوم کل وسعت آن است، می‌باشد.

حدود ۹۰ درصد ساکنین کردستان ترکیه را کردها تشکیل می‌دهند. دولت ترکیه علی‌رغم اینکه تا چند سال قبل هویت کردی ساکنان این مناطق را انکار می‌کرد، در سال‌های اخیر به وجود ۱۰ الی ۱۵ میلیون کرد در سرزمین خود اعتراف کرده است. این در حالی است که گروه‌های کرد جمعیت اکراد ترکیه را بین ۲۵ تا ۳۰ میلیون نفر ادعاً می‌کنند. اما به‌طور کلی بر اساس آمارهای منابع خبری بی طرف میتوان جمعیت کردهای ترکیه را حدود ۲۰ الی ۲۵ درصد از جمعیت آن تخمین زد.

در حال حاضر کردهای ترکیه در ۱۴ استان از جمله حکاری، وان، آفری، غارص، سیرت، تپلیس، دیاربکر و ... اکثریت را تشکیل می‌دهند. بیش تر کردهای ترکیه به گویش کرمانجی سخن می‌گویند و فقط اندکی از آنان که زازاها هستند به زبان زازکی صحبت می‌کنند. منطقه اسکان کردهای ترکیه در سالیان اخیر دست‌خوش تغییرات جغرافیایی شده است. شاید بتوان مهاجرت‌های کردهای ترکیه را بزرگ‌ترین کوچ اختیاری و غیرمستقیم اجباری دهه معاصر در جهان نامید. این ملت ساکن در منتهی الیه شرقی ترکیه هم اکنون استانبول که دروازه غرب این کشور است را به پرجمعیت‌ترین شهر کردنشین جهان با حدود ۵/۵ میلیون کرد تبدیل کرده‌اند و در عین حال نیز آنکارا به‌عنوان پایتخت ترکیه و سمبل پان ترکیسم معاصر، حدود ۵/۱ میلیون کرد را در خود جا داده است.

مهاجرت کردها از شرق و جنوب شرقی ترکیه به غرب و جنوب غربی این کشور باعث تغییر بافت جمعیتی بسیاری از شهرهای ترکیه (خصوصاً حاشیه شهرهای بزرگ) شده است. شهرهایی مانند ازمیر، آدانا، استانبول، آنکارا و ... به محاصره کردهای مهاجر درآمده اند تا جایی که پاره‌ای از نخبگان سیاسی ترکیه صحبت از پدیده «محاصره شهرها توسط کردها» می‌کنند.

البته مهاجرت کردها از شرق به غرب ترکیه ناشی از یک طرح‌ریزی جامعه سیاسی اکراد و یا حاکی از نوعی سوء نیت در بین مردم کرد برای تحت فشار قرار دادن دولت آنکارا نیست، بلکه بیش تر مربوط به مشکلات معیشتی، اقتصادی و مصائب سیاسی کرد بودن در ترکیه می‌شود که در زیر به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌گردد:

نگاه امنیتی دولت مرکزی

نگاه امنیتی دولت مرکزی بالاخص در دوران حکومت کمالیسم سکولارها و ارتشیان به گونه‌ای بوده است که مانع از هرگونه زیرساخت‌سازی حتی در سطح جاده‌های بین شهری شده است. از سوی دیگر دولت مرکزی و نیروهای ملی‌گرای ترک هم‌چون سازمان گرگ‌های خاکستری، با قتل و آزار کردهای این مناطق باعث می‌شدند که آن‌ها برای دست یافتن به آرامش و داشتن امنیت مهاجرت کنند.

در مناطق کردنشین ترکیه، به دلایل مختلف سیاسی و تبعیض، سرمایه‌گذاری کم‌تر شده است در حالی که مناطق ترک‌نشین ترکیه به‌ویژه نواحی غربی، توسعه یافته و صنعتی می‌باشند. از این روست که کردها برای یافتن زندگی بهتر و کار پردرآمد تر مجبور به مهاجرت به سمت نواحی غربی ترکیه می‌شوند. ناامنی و وجود درگیری های مسلحانه

وجود حملات نظامی ارتش ترکیه به مناطق کردنشین در جهت سرکوب نیندوهای مخالف حکومت، هم‌چنین حملات گروه‌های ملی‌گرای ترک به مناطق کردنشین، مبارزه رهایی‌بخش حزب کارگران کردستان (پ.ک.ک) علیه حملات حکومت در این مناطق و ناامنی در مرزهای جنوب شرقی ترکیه سبب شد، کردها را وادار کرد برای ادامه حیات خود و فرار از جنگ و کشتار به سمت نواحی غربی ترکیه کوچ کنند.

از آن‌جا که کردها یک چهارم و یا یک پنجم جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند و بزرگ‌ترین گروه ملی این کشور پس از ترک‌ها هستند، مسلماً دارای قدرت تاثیرگذاری خاص و مهمی بر تحولات ترکیه می‌باشند.

از سوی دیگر، این ملت پرجمعیت تا سالیان سال توسط دولت‌های مرکزی مورد انکار هویتی قرار می‌گرفت، به گونه‌ای که تا چند سال قبل در گفتمان‌های رسمی و مطبوعات ترکیه می‌بایست از عبارت «ترک کوهستان» برای نامیدن کردهای این کشور استفاده می‌شد.

انکار هویتی کردهای ترکیه توسط دولت‌های مرکزی نیز در طول زمان به این اختلافات دامن زده است. اما مبارزه مردم کرد و در رای همه مبارزه حدود ۵۰ ساله حزب کارگران کردستان به رهبری عبدالله اوجلان، دولت ترکیه را وادار کرده است به هویت کردی گردن بگذارد و آن را بپذیرد اما حق تعیین سرنوشت مردم کرد را تا به امروز به رسمیت نشناخته‌اند. اما مبارزه مردم کرد برای دستیابی به حقوق تعیین سرنوشت خود و رفع ستم ملی با جدیت در جریان است.

اقلیم کردستان عراق

قبیله بارزانی از مهم‌ترین قبایل کرد است که در شهر بارزان، ناحیه قدیمی حکاری در شمال عراق استقرار دارند. بارزانی‌ها شافعی مذهبند و به گویش کردی با لهجه کرمانجی تکلم می‌کنند. گزارش ویژه مشرق به نقش بارزانی‌ها در معادلات عراق در گذشته و امروز می‌پردازد.

- کردستان عراق از شرق به ایران، از غرب به سوریه و از شمال به ترکیه محدود می‌شود. به همین سبب از اهمیت مواصلاتی بالایی برخوردار است. این ناحیه در حال حاضر به صورت یک منطقه خودمختار در بخش شمالی عراق با مرکزیت اربیل اداره می‌شود.

جمعیت کردهای عراق نزدیک به ۶ میلیون نفر تخمین زده می‌شود که حدود ۲۵-۲۰ درصد از مجموع جمعیت عراق را تشکیل می‌دهند. البته منطقه کردستان عراق دارای اقلیت‌های آشوری، ترکمن، کلدانی و عرب نیز هست. کردهای عراق برخلاف کردهای ترکیه که گویش کرمانجی دارند، به گویش‌های سورانی و بادینانی زبان کردی تکلم می‌کنند.

کردستان عراق متشکل از ۶ استان است که مهم‌ترین آنان اربیل، سلیمانیه و دهوک هستند. این منطقه با وجود اکثریت قوم کرد، دارای دو دستگی قابل ملاحظه‌ای است که بین کردهای سورانی و بادینانی شکل گرفته است. کردهای سورانی تحت نفوذ جناح طالبانی بوده و کردهای بادینانی توسط بارزانی و قبیله بارزان رهبری می‌شوند.



بارزانی و طالبانی

کردهای عراق، خودمختاری خود را مدیون جنگ ۱۹۹۱ میلادی خلیج فارس هستند؛ آن‌ها در این سال توانستند با استفاده از وضع ممنوعیت پرواز در مدار بالای خط ۳۶ درجه حکومت خودمختار خود را ایجاد کنند. در سال ۲۰۰۵ میلادی کردها علاوه بر استقلال رسمی و تأسیس دولت خودمختار به ایفای نقش در نظام سیاسی عراق پرداختند.

آن‌ها در حال حاضر سمت‌های ریاست جمهوری را توسط جلال طالبانی، وزارت خارجه را از طریق هوشیار زیباری و فرماندهی کل ارتش را به‌وسیله ژنرال زیباری در اختیار دارند. البته کردستان عراق هم اکنون اختلافات جدی نیز با دولت مرکزی بر سر مسائلی همچون ماجرای پناه دادن به طارق الهاشمی، حاکمیت بر کرکوک و هم‌چنین قراردادهای خود با کشورهای خارجی، دارد.

طایفه بارزانی

طایفه یا قبیله بارزانی از مهم‌ترین قبایل کرد است که در شهر بارزان، ناحیه قدیمی حکاری واقع در شمال عراق مستقر است. این قبیله به چهار تیره مزوری، بروژی، دوله مری و شیروانی تقسیم می‌شود. بارزانی‌ها از اهل تسنن بوده و شافعی مذهب‌اند و به گویش کردی با لهجه کرمانجی تکلم می‌کنند. بارزانی‌ها ابتدا تحت الامر بهدینان بودند تا اینکه در قرن ۱۳ به ممالک مشایخ اهالی نقشبندی کوچ کردند. کوچی که بعدها تبدیل به مهم‌ترین علل تشکیل ایل بارزانی شد. جمعیت بارزانی که سال‌ها در خدمت مولانا نقشبندی شهرزوری و خلفای پس از او بودند به مرور زمان توانستند خلافت قوم

نقشبندیه را به وسیله شیخ تاج الدین بارزانی بدست آوردند. شیخ بارزان نیز پس از مدتی در میان اکراد پیروانی یافت که این مسئله مسبب افزایش جمعیت ایل بارزانی شد.

به زودی ایل بارزان ناحیه‌ای را به سیطره خود درآورده و قریه بارزان را پایه‌گذاری کردند. این قریه هم اکنون شهر کوچکی در استان اربیل کردستان عراق است.

قرار گرفتن بارزان در سمت چپ رود زاب بزرگ رونق و توسعه آن را به هم راه داشت. از طرف دیگر هم مرز شدن بارزان از شمال با ترکیه و از شرق با ایران باعث شده است تا این منطقه موقعیت سوق الجیشی پیدا کند. به علاوه جغرافیای کوهستانی و صعب العبور بودن منطقه بارزان آن را به مرکز تقویت و توسعه روحیه قومیت‌گرایی و استقلال‌طلبی کردهای عراق تبدیل نموده است.

شروع فعالیت‌های سیاسی بارزانی‌ها

ایل بارزانی از دیر باز هیچ‌گاه با حکومت‌های عرب، ترک و ایرانی سر آشتی نداشتند. این ایل به مرور زمان توانست با جذب طوایف اطراف دامنه نفوذ خود را گسترش دهد. پروشین، مزوری، هرکیان، شیروان و برادوست از جمله طوایفی بودند که به بارزانی پیوستند. به این ترتیب، گستره حوزه نفوذ سیاسی و معنوی ایل بارزانی تا رواندوز در شرق، عمادیه در غرب، رود زاب بزرگ در جنوب و حکاری در شمال افزایش یافت.

به تدریج تمامی مناطق کوهستانی شمال عراق که امروز «کردستان عراق» نامیده می‌شود به زیر پرچم بارزانی درآمدند. از این رو ایل بارزانی تبدیل به خطری بالقوه برای امپراطوری عثمانی شد، خطری که در پی کشمکش با والیان عثمانی بالفعل شده و سال‌های سال منطقه را دستخوش آشوب نمود. بارزانی‌ها تا اوایل قرن بیستم از نظر خارجی‌ها بلاخص قدرت‌های غربی بی‌اهمیت بودند، اما با آغاز فعالیت‌ها برای بهره‌برداری از نفت منطقه کرکوک حساسیت کشورهای غربی به سمت آنان جلب شد. این کشورها مایل به تطمیع و آرام نگاه‌داشتن آن‌ها بودند تا حکومت عثمانی بتواند نفت مورد نظر ایشان را تامین کند.

از همان دوران بود که رهبران بارزانی با بهره‌برداری از نفوذ خود اولین قیام‌های سازمان‌یافته کردی برای کسب قدرت و استقلال محلی را آغاز کردند. قیامی که حکومت عثمانی جواب آن را با مشت آهنین داد و برای سرکوب بارزانی‌ها لشکری سهمگین گسیل داشت و پس از مدتی آن‌ها را شکست داد. اما با وجود این شکست بارزانی‌ها به حملات پارتیزانی خود ادامه دادند و حکومت عثمانی را واداشتند که در سال ۱۳۲۷ شمسی، توسط ناظم پاشا، والی بغداد با بارزانی‌ها صلح‌نامه‌ای امضا کند. صلح‌نامه‌ای که خود بارزانی‌ها چندان به آن وفادار نماندند و با آغاز جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ میلادی و تا پایان آن، ۱۹۱۸ میلادی دست به شورش‌های محلی زده و از فرستادن ایل مردان خود برای ارتش عثمانی و پرداخت مالیات سر باز زدند.

در این ایام رهبری ایل بارزانی را شیخ عبدالسلام دوم بر عهده داشت. او نیرومندترین رهبر بارزانی‌ها بود. عبدالسلام کردها را ترغیب به قیام علیه والی موصل کرد اما حریف ارتش تا بن دندان مسلح عثمانی نشد و به ارومیه گریخت. پس از مدتی به عراق بازگشت تا فعالیت خود را مجدداً آغاز کند اما مدت زمانی نگذشت که دستگیر شده و حکام عثمانی تصمیم گرفتند او را در ۱۳۳۲ شمسی به دار آویزند.

پس از مرگ عبدالسلام دوم برادر او شیخ احمد، رهبری بارزانی‌ها را برعهده گرفت. او با توسعه نفوذ خود در بین نقشبندیان شمال عراق توانست اکراد عراق را با خود متحد کند.

دوران شیخ احمد برابر شد با آغاز فروپاشی عثمانی و قیمومیت اروپایی‌ها بر میراث آن. در این بین عراق سهم انگلستان شد. بارزانی‌ها که در هرج و مرج ناشی از سقوط امپراطوری عثمانی فرصتی مناسب یافته بودند، علیه حاکم سیاسی انگلیسی عراق قیام کرده و او را به همراه معاونش به قتل رساندند. با قتل حاکم انگلیسی آشوب تمام عراق را در بر گرفت. شیخ احمد، بارزانی‌ها را برای حمله به شهر عمادیه رهبری کرد و توانست دامنه نفوذ خود را میان طوایف بیش‌تری گسترش داده و آنان را نسبت به تمرد از دستورات دولت مرکزی ترغیب کند.

شیخ احمد که از این اقدامات روحیه گرفته بود، در سال ۱۳۱۰ شمسی برای تصرف نزه ریکان دست به یک یورش نظامی تمام عیار می‌زند، اما قبایل کرد که این اقدام او را زیاده‌خواهی تلقی می‌کنند در مقابلش می‌ایستند. این مسئله موجب بروز اختلافات قومی گسترده در قبیله بارزانی می‌شود، بالاخص پس از آن که شیخ کلحی از رؤسای قبیله، از شیخ احمد جدا می‌گردد. با تشدید این اختلافات حکومت عراق با تمام قوا به شهر بارزان و استحکامات نظامی بارزانی‌ها حمله کرده و حتی خانه شیخ احمد را نیز به آتش کشیدند، هر چند که شیخ احمد جان به در می‌برد.

با فرار شیخ احمد، دولت مرکزی در سال ۱۹۳۳ میلادی منطقه را به تصرف خود درآورد و شورشیان بارزانی را تا مرز ترکیه عقب راند، و به این ترتیب حاکمیت خود را در آن منطقه تثبیت کرد. شیخ احمد نیز به ناچار به نیروهای ترکیه تسلیم شد و آنکارا نیز او را به ارزروم تبعید نمود.

پس از آن ایل بارزانی تا مدتی دوران سخت و توأم با آوارگی را تجربه کرد. پس از تبعید شیخ احمد، برادران او در مناطق مرزی ترکیه و عراق به‌طور پراکنده به رهبری ایل بارزان پرداختند تا اینکه با اعلام عفو عمومی بارزانی‌ها توسط دولت عراق در سال ۱۹۳۳ میلادی، خود را تسلیم دولت مرکزی کردند و پس از آن به مناطق مختلف عراق تبعید شدند.

دوران ملا مصطفی؛ مرحله اوج

آوارگی برادران شیخ احمد هر چند برای مدتی بارزانی‌ها را به حاشیه راند اما به معنای مرگ سیاسی - نظامی آنان نبود. زیرا پس از مدتی بارزانی‌ها به رهبری ملا مصطفی بارزانی برادر شیخ احمد تبدیل به مهم‌ترین قدرت کردی عراق شدند.

یکی از نمادین‌ترین توصیفات از ملا مصطفی را ابوالحسن تفرشیان که از نظامیان ایرانی بوده، صورت داده است. تفرشیان که در کنار ملا مصطفی جنگیده، در کتاب خاطرات خود به نام «قیام افسران خراسان» چنین می‌گوید:

«ملا مصطفی در عین حال که تحصیلات کلاسیک ندارد، مرد فهمیده‌ای است. او زبان فارسی و عربی را خوب می‌داند و به ترکی هم حرف می‌زند. یادم هست موقعی که او را دیدم مثل پیامبری در میان افرادی ایستاده، بین‌شان فشنگ تقسیم می‌کرد. موقعی که مرا دید به طرفم آمد و گفت: من پیشه‌وری نیستم. پناهیان هم نیستم که در موقع صلح رئیس ستاد ارتش باشم و در موقع جنگ ناگهان سر از باکو در بیاورم. من هستم و این تفنگم، نوکر هیچ قدرت و حکومتی نیستم، نه انگلیس، نه آمریکا و نه روس. من فقط نوکر ایل بارزان هستم، نوکر امت خودم هستم. با امتش سر یک سفره می‌نشست. به جنگ می‌رفت و با همان‌ها در سنگر می‌خوابید. او روشی داشت که افراد بارزانی دوستش داشتند. کافی بود ملا سوار اسب شود، تا بلافاصله پانصد سوار مسلح بدون این که بدانند یا بپرسند به دنبالش راه بیفتند.»

بسیاری از منتقدان چنین توصیفاتی را اسطوره‌سازی و افسانه‌پردازی می‌پندارند. برای مثال درباره سواد او و این که عنوان «ملا» از طرف روستائیان به وی داده شده و روی او مانده، گفته می‌شود که وی هرگز به مدرسه نرفته و در علوم دینی و طلیگی نیز دستی نداشته است. به علاوه برخی مفساد نظیر قاچاق مواد مخدر و انسان نیز به او نسبت داده شده که بارزانی‌ها این موارد را مطرح شده از سوی ضد کردها و مخالفان خود می‌دانند. شروع مبارزات قوی ملا مصطفی به سال ۱۹۳۲ میلادی و دوران تبعیدش در سلیمانیه باز می‌گردد. او در سال ۱۹۴۳ همراه تعدادی از رهبران کرد فرار کرده و به بارزان رفت. سپس سلسله عملیات‌هایی نظامی از جنگ و گریزهای ایل مردان بارزان را آغاز نمود و نزدیک ۵۰ سال آن را ادامه داد. ملا مصطفی با حمله به تاسیسات و کاروان‌های نظامی و انجام مبارزات پارتیزانی، بر دولت مرکزی فشار وارد کرده و سعی داشت تا با وادار کردن دولت مرکزی به مذاکره، به امتیاز گیری بپردازد.

سرکوب ملامصطفی و آوارگی بارزانی‌ها

ملا مصطفی بارزانی به تدریج سایر طوایف کرد را با خود متحد ساخت و تاریخ کردستان عراق را در مسیری جدید قرار داد. او با بهره برداری از شرایط جنگ دوم جهانی و کاهش حمایت‌های انگلیس از دولت عراق، اقدامات خود را شدت بخشید و جنگ خونینی را با حکومت مرکزی عراق آغاز کرد اما با واکنش شدید دولت عراق سرکوب شد.

سرکوب بارزانی‌ها، ملا مصطفی را وا داشت که دستور به کوچ دسته‌جمعی سی و پنج هزار بارزانی در سال ۱۹۴۵ میلادی به خاک ایران دهد. او آنان را در شهرهای اشنویه، نقه و مه‌آباد ساکن نمود؛ این مسئله موجب همراهی شورشیان کرد ایرانی به رهبری قاضی محمد با بارزانی‌ها گشت. نتیجه این همراهی بروز درگیری‌های نظامی بین بارزانی‌ها و ارتش ایران در منطقه کردستان ایران شد.

بارزانی‌ها تحت رهبری ملا مصطفی برای مدتی توانستند بر بخشی از مناطق کردستان ایران مسلط شوند، اما پس از چندی دولت مرکزی سپاه خود را به منطقه اعزام داشت و موجبات سقوط قاضی محمد و بازگشت بارزانی‌ها را به عراق فراهم نمود.

در سال ۱۹۴۶ میلادی و در ایام حضور ملا مصطفی در ایران «حزب دموکرات کردستان عراق» معروف به «پارتی» در عراق تاسیس و ملا مصطفی که در مه‌آباد به‌سر می‌برد، به‌عنوان اولین رهبر آن انتخاب شد. شکست بارزانی باعث شد تا ملا مصطفی همراه بهترین ایل مردان خود یعنی پانصد تن از زبندگان پیشمرگ کرد به‌سوی اتحاد شوروی سابق فرار کند.

او مدت زیادی را در فرار از این منطقه به آن منطقه گذراند. با وقوع کودتای نظامی در عراق، سقوط پادشاهی و به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم، عراق را بار دیگر هرج و مرج فرا گرفت و به این ترتیب زمینه بازگشت او مهیا شد.

ملا مصطفی از سال ۱۹۴۷ میلادی هم‌راستا با عملیات چریکی پراکنده، مذاکراتی را با دولت مرکزی آغاز کرد اما با بروز جنگ تمام عیار بین ایل مردان بارزانی و دولت عراق، مذاکرات به طور کامل به حاشیه رفت. در سال ۱۹۶۳ میلادی کودتای نظامی عبدالسلام عارف سبب سقوط رژیم عبدالکریم قاسم شد و بار دیگر بین بارزانی‌ها و دولت عراق آتش بس برقرار گشت. آتش بس با دولت عارف بیش از دو ماه طول نکشید و از ژوئن سال ۱۹۶۳ میلادی، بارزانی‌ها به مدت پنج ماه جنگی تمام عیار را آغاز کردند. پس از پنج ماه دوباره آتش بس برقرار و مذاکره مجدداً آغاز شد.

این آتش بس بارزانی‌ها، اختلافاتی میان آنان و حزب دمکرات کردستان به‌وجود آورد. دولت عراق نیز با سوءاستفاده از این اختلاف در سال ۱۹۶۵ میلادی جنگ شدیدی را علیه بارزانی‌ها آغاز کرد و باعث شد تا سایر طوایف کرد بارزانی‌ها را مسبب این جنگ دانسته و در نتیجه از حزب دمکرات کناره‌گیری کنند و رهبری انحصاری آن را به بارزانی واگذار نمایند.

از این‌رو، بارزانی سیطره خود را بر حزب دمکرات کردستان گستراند و توانست پشتیبانی دولت ایران را برای خود بدست آورد. آن‌ها از طریق حمایت‌های ایران موفق به پیروزی بر قوای دولت مرکزی شده و در سال ۱۹۶۶ میلادی آن را در به رسمیت شناختن بخشی از حقوق کردان مجاب کردند.

پس از مدتی عرصه سیاسی عراق دستخوش کودتاهای ناموفق شده و در نهایت صدام حسین قدرت را به‌دست گرفت. صدام در نخست برای تثبیت پایه‌های قدرت خود در سال ۱۹۷۰ میلادی دست به انعقاد معاهده‌ای پانزده ماده‌ای با بارزانی‌ها زد. اما پس از چند ماه جنگی ۴ ساله را با بارزانی‌ها آغاز کرد و آن‌ها که مورد حمایت ایران بودند، توانستند سرسختانه در مقابل ارتش بعثی بایستند.



در مارس سال ۱۹۷۵ میلادی پیمان الجزایر بین شاه ایران و صدام حسین در الجزایر منعقد شد؛ در این پیمان کردها نقش وجه المصلحه را بازی می‌کردند، چرا که پس از آن دولت ایران دست از حمایت‌های خود از آن‌ها برداشت و از این رو ارتش صدام با اقتدار کامل بارزانی‌ها را سرکوب کرد. ملا مصطفی پس از این شکست دیگر زمینه‌ای برای ادامه مبارزات مسلحانه خود نمی‌دید و چون از سلطه دولت صدام بر منطقه آگاه بود، همراه بخشی از ایل خود به عظیمیه کرج کوچ نمود و پس از مدتی نیز در سال ۱۳۵۸ به علت بیماری سرطان در آمریکا فوت کرد. در مجموع ملا مصطفی با وجود کامیابی‌ها و ناکامی‌های خود موجب تشدید اختلافات درون طایفه کردهای عراق و باعث دوری بخشی از طوایف کرد از بارزانی‌ها شد.

وی به‌خاطر نزدیک ساختن ایل خود به دولت شاهنشاهی ایران موجب شد تا سایر طوایف کُرد، ایل بارزان را «کُرد مماشانی» بنامند؛ از سوی دیگر بارزانی‌ها هیچ‌گاه نتوانستند رابطه خوبی با احزاب کرد متمایل به کمونیسم داشته باشند. این اتفاقات به برخورد‌های فیزیکی میان گروه‌های مسلح کرد و هم‌چنین بروز اختلافات بین کردهای عراق با کردهای ترکیه و ایران منجر شد.

منتقدان ملا مصطفی وی را فردی قدرت طلب، تمامیت خواه و فرصت طلب می‌دانند. و درباره زندگی او موارد ضد و نقیض فراوانی وجود دارد، طرفداران او را تا حد یک رهبر آزادی خواه و بلکه برترین رهبر اکراد بالا می‌برند، و مخالفان و منتقدان، او را نه تنها فاقد این خصوصیت ندانسته بلکه در مواردی خلاف تمام تصورات ساخته شده از وی سخن می‌گویند.

با مرگ ملا مصطفی مبارزه بر سرچاشینی او و به دست گرفتن رهبری طایفه آغاز شد. بالاخص از آن‌جا که با انشعاب حزب دموکرات کردستان عراق در دوره حیات بارزانی به وسیله خارج شدن سامی عبدالرحمان و محمود عثمان، زمینه اختلاف درون قبیله‌ای از قبل پدید آمده بود. اختلافات برای مدتی قبیله بارزانی را به دسته‌های کوچک و پراکنده تقسیم کرد. با این وجود بارزانی‌ها هم‌چنان به زدوخورد با نیروهای دولتی ادامه می‌دادند و حتی توانستند پس از مدت کوتاهی در قالب دسته‌های بزرگ‌تری گرد هم آیند و به جنگ‌های منظم بپردازند.

اما بارزانی‌ها بیشتر از اینکه نگران جنگ با صدام باشند، نگران موقعیت سیاسی خود در داخل کردستان عراق بودند. در آوریل سال ۱۹۷۶ میلادی جلال طالبانی که از حزب دموکرات کردستان عراق جدا شده بود، تشکیلات سیاسی جدیدی را به نام «حزب میهنی کردستان» در دمشق تاسیس کرد و با شعار «خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای عراق» به یارگیری پرداخت.

قدرت‌گیری طالبانی تا حدی شدت یافت که در سال ۱۹۷۷ میلادی مقر حزب خود را از دمشق به سلیمانیه انتقال داد و همراه با اکراد سورانی زبان، مبارزهای تمام قد را برای گرفتن کنترل کردستان عراق و کنار گذاشتن بارزانی‌ها آغاز کرد.

سلطه طلبی بارزانی پس از مدتی منجر به درگیری‌های مسلحانه میان بارزانی‌ها و هواداران طالبانی شده و ضربه‌ای مهلک بر حرکت کردستان عراق وارد ساخت.

مشکل ایل بارزانی محدود به نزاع با طرفداران طالبانی نبود بلکه اختلافات درون خانواده ی ملامصطفی به‌عنوان خانواده رهبر عشیره نیز خود مانعی جدی بر سر راه گسترش قدرت بارزانی‌ها بود. عبیدالله پسر بزرگ ملامصطفی در دوران حیات پدر از بارزانی‌ها جدا شد و به دولت عراق پیوست تا جایی که به وزارت هم رسید.

پسر دیگر ملامصطفی، لقمان نیز قبیله خود را ترک کرد و مقیم بغداد شد تا در کنار دیگر برادر خود، صابر، زندگی مرفه اعطایی از سوی صدام را به جنگیدن برای عشیره ترجیح دهند. پس از مدتی معلوم شد شیخ عثمان، برادرزاده ی پر نفوذ ملامصطفی نیز به‌همراه برخی دیگر بستگان خود با حزب بعث همکاری داشته و به سمت‌های مهم دولتی رسیده‌اند.

یکی دیگر از مصائب بارزانی‌ها در این دوران قطع حمایت‌های ایران بود. دولت شاه که با صدام پیمان امضاء کرده بود، از میزان حمایت‌های خود از بارزانی‌ها به‌شدت کاسته و فعالیت‌های آنان بالاخص هسته مرکزی‌شان که در کرج سکونت داشتند را نیز محدود ساخته بود.

با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ ایران، بارزانی‌های ساکن کرج آزادی عمل بیش‌تری یافتند. آن‌ها پس از آغاز جنگ بین ایران و عراق با نزدیک کردن خود به ایران توانستند تا حد زیادی خود را تسلیح کنند. تا جایی که پس از مدتی محمد خالد، یکی از برادرزادگان ملامصطفی در طول جنگ با بخشی از ایل مردان بارزانی که به «حزب‌الله کردستان» معروف بودند، با نیروهای عراقی جنگید و بخشی از شمال کردستان عراق را به تصرف درآورد.

مسعود بارزانی، رهبر فعلی کردستان عراق

مسعود بارزانی که رهبری فعلی بارزانی‌ها را بر عهده دارد، پسر ملا مصطفی و داماد محمد خالد بود و با استفاده از نفوذ آن‌ها پله‌های ترقی در حزب دموکرات و عشیره بارزان را با شتاب بیش‌تری پیمود.

مسعود بارزانی یکی از فرزندان ملا مصطفی است که از خردسالی در مبارزات بارزانی‌ها شرکت داشت و توانست در جوانی در زمره رهبران بارزانی قرار بگیرد.

او پس از مرگ پدرش توانست بخشی از قدرت ملامصطفی را به‌دست آورده و فرماندهی نظامی بخشی مهم از طایفه بارزانی را بر عهده گیرد. مسعود بارزانی در سال ۱۹۸۷ میلادی پس از مرگ برادرش ادریس، اداره امور سیاسی و مذاکرات خارجی بارزانی‌ها را نیز به دست گرفت و توانست رهبری بارزانی‌ها را تصاحب کند و اکنون نیز رهبر بلامنازع آنان است.

مسعود بارزانی متولد سال ۱۹۴۶ میلادی و زاده شهرستان مهاباد است. پدر او، ملا مصطفی که مدت‌ها در ایران، عراق و ترکیه تحت تعقیب بود، برای مدتی به شوروی پناهنده شد. پس از آن مسعود خردسال همراه با دیگر اعضای خانواده به عراق رفت. برخی از اعضای خانواده بارزانی توسط دولت عراق بازداشت و سایرین تبعید شدند.

خانواده بارزانی پس از کودتای ۱۹۵۸ میلادی عبدالکریم قاسم از تبعید و زندان آزاد شدند و در کنار ملا مصطفی که به عراق بازگشته بود، رهبری مبارزات بارزانی‌ها را بر عهده گرفتند.

در این زمان مسعود بارزانی نیز همراه پدر و برادرش ادریس بوده و به مبارزه می‌پرداخت تا جایی که دولت عراق در سال ۱۹۷۹ میلادی قصد جان او را کرد و ترور ناموفق وی در وین رخ داد.

مهم‌ترین تحرکات مسعود بارزانی به دوران پس از انقلاب اسلامی باز می‌گردد؛ زمانی که او به ایران بازگشت و به‌نوعی رابط بارزانی‌ها با جمهوری اسلامی گردید.

به این ترتیب در آن دوران که در کردستان ایران، سازمان‌های کرد ایرانی مخالف جمهوری اسلامی بودند، بارزانی و حزب او یعنی دموکرات کردستان عراق، در کنار ایران ایستادند و حتی در عقب راندن نیروهای کرد ایرانی به داخل خاک عراق نیز با ایران همکاری کردند، تا جایی که قاسم‌لو دبیرکل حزب دموکرات کردستان، بارزانی‌ها را جماعت آدم‌خوار نامید.

در این میان، برخی بر این باورند که بارزانی‌ها پس از پیروزی انقلاب ایران به این علت خود را به ایران نزدیک کردند تا بتوانند قدرت و اثرگذاری گذشته را سال‌ها پس از قطع حمایت‌های حکومت سابق ایران به‌دست آورده و از رکود خارج شوند. از این منظر آن‌ها، مبارزه با تفکرات چپ و کمونیست‌ها در کردستان ایران (کومه‌له)، حمایت و تسلیحات نظامی دریافت کردند، اما در عمل برای بیرون راندن کردهای شورشی از کشور، با تندروی‌های خود به کردکشی و خشونت‌های شدیدی دست زدند؛ در این میان ادریس بارزانی نقش پررنگی در بروز این خشونت‌ها داشت.

در مجموع درگیری بارزانی با گروه‌های کرد ایران، موقعیت آنان را در داخل کردستان عراق تضعیف کرد و موجب اختلاف کینه‌توزانه و عمیق اتحادیه میهنی کردستان و حزب دموکرات کردستان شد؛ به حدی که جلال طالبانی رهبری اتحادیه، حزب دموکرات و ادریس بارزانی را به تیرباران ۱۰۰۰ نفر از پیش‌مرگ‌های حزب طالبانی در مرز ترکیه و عراق متهم کرد و بارزانی‌ها نیز در جواب، جلال طالبانی را فاحشه سیاسی نامیدند.

از دیگر سو، اختلافات درون عشیره هم مزید بر علت بود، زیرا هم ادریس و هم مسعود خود را جانشین پدر می‌دانستند. با این همه ادریس به‌طور مرموزانه‌ای در بهمن ۱۳۶۵ در سیلوانای ارومیه کشته شد، هر چند که در رسانه‌ها علت مرگ او را سکنه قلبی اعلام کردند.

مسعود بارزانی موفق شد با برپا کردن شورش «راپه‌ین» در سال ۱۹۹۱ میلادی و دقیقاً پس از جنگ کویت و عراق و در زمان برقراری وضعیت ممنوعیت پرواز عراق به بالای خط ۳۶ درجه توسط نیروهای ائتلاف، کنترل کردستان عراق را به‌دست آورده و دولت اقلیم کردستان عراق را تاسیس کند. دولت خودمختار که با تصرف عراق در سال ۲۰۰۵ میلادی و سرنگونی حکومت صدام، حکومت سرزمین کردستان به‌طور رسمی و قانونی تشکیل شد و بارزانی با وجود آن که بسیاری بر انتخابات انجام شده و نتیجه حاصل که همان پیروزی بارزانی بود، تشکیک دارند، اما با صدارت بر حزب دموکرات کردستان عراق، موفق به کسب رهبری حکومت کردستان عراق گردید.

در سال‌های اخیر و با شروع بیداری اسلامی، کردستان عراق نیز شاهد اعتراضات جدی بالاخص در شهر سلیمانیه بر علیه حکومت بارزان بود؛ اما با وجود این ناآرامی‌ها مسعود بارزانی بر قدرت ماند و بارزانی‌ها نیز مشغول آماده‌سازی گزینه پس از او هستند.

نچيروان بارزانی برادرزاده مسعود بارزانی و فرزند ادریس، گزینه بعدی بارزانی‌ها برای ریاست اقلیم کردستان است؛ این درحالی است که مسعود بارزانی شخصا خواهان تداوم حکومت خود توسط فرزندش مسرور، رئیس اداره امنیت حزب پارتی (پاراستن) می‌باشد.

نچيروان بارزانی هم اکنون نخست وزیر اقلیم کردستان عراق بوده و منتظر است که پس از مرگ طالبانی، سمت ریاست حکومت اقلیم کردستان، نصیب یکی دیگر از بارزانی‌ها کند.

در مجموع، ایل بارزانی همواره در طول دوران مبارزاتی خود علاقه خاصی به انحصاری کردن قدرت و حذف رقبای خود داشته است. رهبران این طایفه که بعدها سمت رهبری حزب پارتی را نیز عهده دار بودند، برای بقای خود در قدرت به هر وسیله‌ای متوسل شده و به هر کاری دست می‌زنند. برای آن‌ها تفاوتی نمی‌کند یک روز با ساواک همکاری کنند و فردای آن با جمهوری اسلامی و یا با حکومت اسرائیل، مهم این است که در قدرت باقی بمانند.



تحریر تاریخ و ترویج نژادپرستی علیه مردم کرد

تحریر تاریخ جنگ نکرده و تلاش برای قهرمان‌سازی از عاملان کشتار کردها، نه تنها یک دروغ آشکار، بلکه تلاشی مذبوحانه برای توجیه نسل‌کشی و سرکوب سیستماتیک کردها در کردستان است.

آنچه که در سال ۱۳۵۸ در نکرده (سندوس) رخ داد، نه یک «حمله کردها به آذربایجان»، بلکه یک مقاومت در برابر نیروهای مسلح سپاه پاسداران و چهره‌های جنایت‌کاری هم‌چون ملاحسنی، ظهیرنژاد و معبودی بود که با حمایت مستقیم خمینی، دست به کشتار گسترده کردها زدند. آن‌ها نه تنها کردها را از خانه‌هایشان بیرون کردند، بلکه با حمایت لجستیکی سپاه، بسیج و گروه‌های افراطی محلی، نسل‌کشی و کوچ اجباری کردها از سندوس را رقم زدند. تلاش برای برچسب‌زنی به یک جشن تاریخی و فرهنگی کردها به عنوان «توطئه‌ای علیه آذربایجان» نشان‌دهنده عمق نژادپرستی و دشمنی پان‌ترکیسم افراطی با هر نماد فرهنگی غیرترک است. این همان تفکری است که بارها در تلاش بوده با تحریر تاریخ، استان ارومیه را از هویت چندملیتی آن تهی کند و هر نوع حضور کردها را تهدید جلوه دهد.

در حالی که در سال ۵۸، کردها در نکرده (سندوس) قربانی حملات گروه‌های مسلح تحت حمایت جمهوری اسلامی بودند، امروز همان جریان‌ها تلاش دارند کردها را «تروریست» و «مهاجر» جلوه دهند. این رویکرد، همان سیاستی است که حکومت‌های سرکوبگر پهلوی‌ها و جمهوری اسلامی برای تحریر واقعیت‌ها و منحرف کردن افکار عمومی به کار می‌برند.

برخلاف ادعاهای پان‌ترک‌ها و پان‌کردها و نژادپرستان، جنبش کردستان همواره بر همزیستی مسالمت‌آمیز و عدالت اجتماعی و آزادی تاکید کرده است. گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی کردها، چه در گذشته و چه در حال حاضر، بر پایه گفتمان دموکراتیک، همزیستی و عدالت و صلح شکل گرفته‌اند، نه بر حذف و نفی سایر ملل.

این که برخی افراد پان‌کردیست، گاهی مردم آذری را تهدید می‌کنند و ارومیه را از آن خود می‌شمارند هیچ تفاوتی با پان‌ترکیست‌ها و عوامل نژادپرست ندارند. تلاش برای تصویرسازی از ترک‌ها و کردها به عنوان یک تهدید، دقیقاً برآمده از سیاست‌های ارتجاعی و تفرقه‌انداز و خانمان‌برانداز حکومت‌های منطقه، یعنی جمهوری اسلامی ایران، جمهوری ترکیه و جمهوری آذربایجان هستند که سعی دارند مردم را به جان هم بیندازند تا سلطه خود را حفظ کنند. همان‌طور که تاریخ بارها نشان داده، دولت‌های ایران، ترکیه و آذربایجان در مواقع لزوم از تنش‌های قومی به عنوان ابزاری برای سرکوب داخلی و گسترش قدرت خود بهره برده‌اند. این حکومت‌ها از طریق تحریک تعصبات ملی و تبلیغات و درگیری‌های ساختگی، مانع از ایجاد همبستگی و اتحاد بین خلق‌های منطقه می‌شوند.

این که گفته می‌شود حزب دموکرات کردستان با راهپیمایی مسلحانه جرقه جنگ نکرده را زد باید این سؤال پیش کشید چرا حزب دموکرات با تعدادی اسلحه سبک عامل تحریک شد اما نیروهای وابست هبه ملاحسنی با تانک و سلاح‌های سنگین با کشتار مردم روستاهای نکرده وارد شهر نکرده شدند عامل تحریک نبودند؟

سیاست‌ها حزب دموکرات کردستان ایران را می‌توان نقد کرد اما صرفاً آن‌ها در شهر نکرده رژه مسلحانه برگزار کردند و مردم را تحریک کردند از زاویه منطق سیاسی-نظامی آن دوره انقلابی، پذیرفتنی نیست. آن هم در حالی که در آن دوره کومه‌له به تشکیل جمعیت‌ها و بنک‌ها (شوراها) و برابری زن و مرد تاکید می‌کرد و حکومت اسلامی را قبول نداشت در حالی که زنده‌یاد قاسملو رهبر وقت حزب دموکرات کردستان، توافقات هیات خلق کرد را زیر پا گذاشت و به تنهایی راهی تهران شد و با خمینی دیدار کرد و...

وقوع جنگ نکرده در اولین ماه‌های پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، یکی از مهم‌ترین وقایع تاریخی جامعه‌مان به خصوص آذربایجان و کردستان به شمار می‌آید. از آن روی که آدم‌کشان آخوند ملاحسنی، به بهانه سرکوب کومه‌له و حزب دموکرات کردستان ایران، راهی این شهر شدند و دست به نسل‌کشی زدند.

جنگ نکرده در روز جمعه ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ شروع گردید و به مدت چهار روز تمام ادامه داشت. اکنون که به اسلگرد این واقعه درناک نزدیک می‌شویم باید به توطئه‌ها و ترغیب‌های عوامل حکومت هوشیار باشیم. اکنون بعد از ماجرای ارومیه احتمال دارد آن‌ها آتش جنگی دیگری علیه مردم کرد در این شهر راه بیندازند.

روزنامه اطلاعات به تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۵۸ شماره ۱۵۸۳۵۰ با درج سو تیتری در صفحه اول خود نوشت: «گروهی در حوادث نقده کشته و زخمی شدند» این روزنامه در صفحه دوم خود اقدام به تشریح اتفاقات روز جمعه اول فروردین ۵۸ به نقل از خبرنگار خود پرداخته و می‌نویسد: «در جریان افتتاح دفتر حزب دموکرات کردستان در شهرستان نقده یک درگیری مسلحانه و خونین پیش آمد که طی آن حداقل ۱۰ نفر کشته و ۲۰ نفر مجروح شدند(صدای انقلاب اسلامی عده کشته شدگان را ۵ نفر و عده مجروحان را ۱۵ نفر اعلام کرد.» این روزنامه در ادامه می‌نویسد: «گزارش خبرنگار ما از نقده حاکی است که ساعت ۱۱ صبح دیروز -جمعه- گروه کثیری از اهالی نقده، بوکان، مه‌باد، سردشت، پیرانشهر، سقز و اشنویه در میدان ورزشی نقده اجتماع کردند هنگامی که جمعیت حاضر در ورزشگاه آماده شنیدن سخنان سخنرانان بودند ناگهان گروهی مسلح که در بیرون ورزشگاه مستقر بودند شروع به تیراندازی کردند. در پی این تیراندازی افراد مسلح حاضر در ورزشگاه شروع به تیراندازی متقابل کردند و مردم نیز بلافاصله ورزشگاه را ترک کردند. تیراندازی طرفین تا ساعت ۹ شب هم‌چنان ادامه یافت و بنا به گزارش‌های رسیده در این درگیری ۱۰ نفر کشته و ۲۰ نفر زخمی شدند.» خبرنگار در ادامه گزارش خود می‌آورد با شروع تیراندازی، شهر نقده خلوت شد، مغازه‌ها تعطیل و عبور و مرور وسائط نقلیه قطع گردید. چند تن از روحانیون نقده از جمله حاج میرزا ابراهیم محرر و حاج ملا صالح رحیمی برای قطع درگیری طرفین با دکتر عبدالرحمان قاسملو دبیر حزب دموکرات کردستان، محمد امین سراجی، کریم حسامی و چند تن از افراد کمیته حزب دموکرات وارد مذاکره شدند. در همین حال مهدی عباسی استاندار آذربایجان غربی وارد شهر نقده شد تا آرامش را به شهر بازگرداند. گزارش دیگری حاکی است که در این درگیری حدود یکصد تن از طرفین درگیر به گروگان گرفته شده‌اند. در ادامه این گزارش تقریباً مفصل به علت درگیری و وقوع تیراندازی خونین اشاره شده و می‌گوید: گفته می‌شود علت درگیری و تیراندازی طرفین، شلیک گلوله از سوی شخصی ناشناس به کردها و دیگر شرکت‌کنندگان در میتینگ حزب دموکرات کردستان از ورزشگاه نقده بوده است که در این لحظه دو نفر کرد مورد اصابت گلوله قرار گرفتند و با تیراندازی متقابل این درگیری به‌وجود آمد.

روزنامه اطلاعات در تاریخ یکشنبه دوم اردیبهشت ۵۸ شماره ۱۵۸۳۶ تیتر اصلی و یک خود را به موضوع نقده اختصاص داده و می‌نویسد: ارتش به دستور دولت به سوی نقده حرکت کرد. این روزنامه در صفحه دوم خود گزارش و اخبار مفصلی در ارتباط با جنگ نقده منتشر کرده و به تشریح درگیری‌ها و هم‌چنین اعلامیه حزب دموکرات، استمداد امام جمعه مه‌باد عزالدین حسینی از امام(ره) برای پایان دادن به واقعه نقده، اظهارات عباس امیرانتظام معاون نخست وزیر و سخن‌گوی دولت در جمع خبرنگاران داخلی و خارجی در مورد عائله نقده، ورود نیروهای مردمی و ارتش به نقده و هم‌چنین اعلامیه‌های وزیر کشور در خصوص جنگ نقده پرداخته است.

در بخشی از این گزارش مفصل آمده است: «دیروز و دیشب هم نقده وضعی بحرانی داشت و دیشب به علت قطع ارتباط تلفنی نقده با تهران و دیگر شهرهای ایران، خبرنگار ما نتوانست گزارش‌های مربوط به وضع متشنج این شهر را به مرکز خبری سازمان شهرستان‌ها مخابره کند. این گزارش می‌افزاید: تا دیشب به علت ادامه تیراندازی‌های شدید جمع‌آوری اجساد کشته‌شدگان میسر نشده بود... در بخش دیگری از این گزارش آمده است که یک گزارش تأیید نشده حاکی است که در روستای آغچه زیوه و کهل نقده آتش‌سوزی‌هایی به‌وقوع پیوسته است و هنوز از تلفات جانی و زیان‌های مالی اطلاعات دقیقی در دست نیست.

خبرنگار اطلاعات شهرهای اورمیه و مه‌باد هم در صفحه دوم روزنامه اطلاعات تاریخ یکشنبه دوم اردیبهشت جنگ خانه به خانه را مطرح و می‌گوید دیروز بحران وقایع نقده شدت گرفت و با دخالت عناصری که هویت‌شان هنوز روشن نیست جنگ در نقده به‌صورت خانه به خانه درآمده و ۴ خانه به‌وسیله بمب‌های آتش‌زا به سر ساکنین آن ویران شد. به دنبال تشدید بحران نقده رادیو مه‌باد از ساعت ۹ صبح دیروز به زبان‌های فارسی، ترکی و کردی اقدام به پخش پیام‌های شیخ عزالدین حسینی امام جمعه مه‌باد کرد. در این گزارش آمده است دیروز هم‌چنین آمبولانسی که به منظور کمک‌رسانی از مه‌باد عازم نقده بود به‌علت شدت محاصره در این شهر مجبور شد به مه‌باد باز گردد و به‌همین علت فرماندار مه‌باد نیز موفق به عزیمت به نقده نشده. در بخش دیگری از گزارش‌ها در این صفحه آمده است: «گزارش رسیده از اورمیه حاکی است که سراسر دیروز و دیشب زد و خورد بین گروه‌های متخاصم در نقده هم‌چنان ادامه یافت و صدای رگبار گلوله لحظه‌ای قطع نشد. استاندار آذربایجان غربی طی اطلاعیه‌ای از طرفین درگیر خواست که از تیراندازی و کشت و کشتار بپرهیزند. دیروز گروهی از سربازان اورمیه برای فیصله دادن به درگیری‌های نقده عازم این شهر شدند. اما هنوز گزارشی که حاکی از دخالت آن‌ها در عملیات باشد نرسیده است.

در این گزارش آمده است: «حزب دموکرات کردستان نیز در مورد وقایع خونین نقده اعلامیه‌ای انتشار داد. در این اعلامیه آمده است: «به دعوت قبلی حزب دموکرات کردستان روز جمعه ۳۱- فروردین- میتینگ بزرگی در شهرستان نقده برگزار شد. برپایی این میتینگ قبلاً اعلام گردید و منظور از آن صرفاً گشایش دفتر حزب و تأکید بر دوستی و برادری میان دو خلق کرد و آذربایجانی بود؟! ولی با کمال تأسف موقعی که برنامه میتینگ در حال شروع بوده، دست خبیثی از آستین خیانت بیرون آمده و نه تنها اجتماع پرشکوه هواداران حزب ما را بهم زد بلکه جنگ خونین و ناخواسته‌ای را به مردم کرد و آذربایجان تحمیل کرد. عده‌ای از افراد ضدانقلاب و وابسته به رژیم منفر سابق از پشت بام‌ها شروع به تیراندازی به سوی ده‌ها هزار نفر که در استادیوم ورزش شهر تجمع کرده بودند آتش گشودند. در نتیجه افراد مسلح که در میان اجتماع‌کنندگان وجود داشتند تحریک شده و به آتش آن‌ها پاسخ گفتند. اگرچه تاکنون آمار دقیقی از کشته و زخمی‌شدگان در دست نیست ولی آن‌چه مهم است حداقل ۳۰ نفر کشته و بیش از ۱۵۰ نفر مجروح گردیده‌اند. تا موقع نوشتن این اعلامیه زد و خورد ادامه داشته و تعداد تلفات هر لحظه رو به افزایش است. مسبب این واقعه اسفناک بدون تردید عناصر ضدانقلابی در میان افراد کمیته‌های انقلابی شهرستان نقده و عناصری از قبیل آقای حسینی، عضو کمیته اورمیه می‌باشد که بارها کوشیده‌اند با افشاندن بذر تفرقه و اختلاف در بین توده‌های دو ملت کرد و آذربایجانی فرزندان این دو خلق برادر را به‌جان هم انداخته و از این طریق خدمتی به منافع امپریالیست‌ها و سرسپردگان داخلی‌شان بنمایند، خلق کرد و خلق آذربایجان سوابق طولانی مبارزات مشترک خودشان را در راه احقاق حقوق ملی و اجتماعی خویش گرامی

می‌دارند و هیچ‌گاه راضی نخواهند شد عناصر ضدخلق در میان آنان تفرقه و دشمنی ایجاد نمایند. ضروری است فرزندان برومند این دو ملت مسببین این دو واقعه خونین را در هر رشته و گروهی که باشند شناسایی نموده و آنان را به سزای خویش برسانند. ما در حالی که به روان پاک شهدای این رویداد درود می‌فرستیم به همه بازماندگان شهدا تسلیت می‌گوییم و درعین حال اعمال تفرقه افکنانه عناصر ضد خلقی را محکوم نموده و خواستار شناسایی و مجازات فوری و قاطع مسببین این جنگ برادرکشی می‌باشیم. ما از دولت آقای بازرگان درخواست می‌نماییم که به تحریکات حسنی و صفدری‌ها خاتمه دهند و اجازه ندهند بیش از این درگوشه و کنار مملکت جنگ‌های برادرکشی به‌خاطر حفظ منافع دشمنان مردم به راه انداخته شود. درود بر روان پاک شهدای نرده و همه شهدای راه آزادی، ننگ و نفرت بر عاملان امپریالیزم و ارتجاع. کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان ایران، ۱/۲/۵۸»

خبر دیگری در ادامه اخبار مربوط به جنگ نرده در این روز درج شده که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌شود: اورمیہ -درگیری و تیراندازی در نرده در سومین روز همچنان به شدت ادامه دارد و چند مقام مطلع تعداد کشته‌شدگان را بیش از ۴۰ نفر و مجروحان را بیش از ۲۰۰ نفر اعلام کردند...

دوشنبه سوم اردیبهشت ۱۳۵۸: روزنامه اطلاعات در صفحه اول خود در روز سوم اردیبهشت ماه طی شماره ۱۵۸۳۷ خود تیتیر دوم خود را به این مطلب اختصاص داده بود: «به‌دنبال صدور موافقت‌نامه آتش‌بس و حضور ارتش در شهر درگیری‌های خونین نرده رو به آرامی می‌رود. روزنامه اطلاعات در تشریح اوضاع نرده در چهارمین روز درگیری‌های در صفحه دوم خود و در زیر تیتیر یاد شده می‌نویسد: ... خبرنگار اعزامی اطلاعات به نرده که دیروز به اتفاق خبرنگار عکاس به این شهر وارد شده بود گزارشی از منطقه تحت کنترل ترک‌ها ارسال داشته است. خبرنگار ما مشاهدات خود را چنین گزارش کرده است: وقتی وارد نرده شدیم صدای گلوله به شدت به گوش می‌رسید پیاده از طریق کوچه‌ها و خیابان‌ها و در پناه دیوارها در حالی که جنازه‌های کشته‌شدگان در وسط خیابان‌ها به چشم می‌خورد توانستیم خود را به بیمارستان شیر و خورشید سرخ(بیمارستان امام قبلی و حضرت فاطمه زهرا(علی) برسانیم. ابتدا برای اطلاع از آثار کشته‌شدگان و مجروحان به دفتر بیمارستان مراجعه کردیم و معلوم شد که تا ساعت ۵/۵ بعد از ظهر دیروز دفتر بیمارستان تعداد ۱۱۸ کشته و مجروح را ثبت کرده است. از این تعداد ۲۵ نفر کشته و بقیه مجروح بودند. یکی از مسئولان توضیح داد با توجه به وجود جنازه‌های زیادی که در خیابان‌ها به چشم می‌خورد می‌توان رقم کشته‌شدگان را تا ۲۰۰ نفر ذکر کرد. در این روزنامه اسم تعدادی از شهدا اشاره شده است که از ذکر آن‌ها صرف‌نظر می‌نماییم. در ادامه گزارش آمده است که ساعت ۹ بعد از ظهر دیروز اطلاعیه از رادیو اورمیہ و رادیو مهاباد پخش شده و طی آن یادآوری گردید که مذاکراتی با حضور استاندار و روحانیون شهرستان نرده و اورمیہ و مهاباد در شهرک محمدیار ۵ کیلومتری نرده صورت گرفته و طی آن از طرفین درگیر در جنگ خواسته شده تا سلاح‌ها را بر زمین گذاشته و از تیراندازی و برادرکشی خودداری کنند...

این گزارش می‌افزاید ساعت ۴ بعد از ظهر دیروز واحدهای ارتشی در نزدیکی نرده مستقر شده‌اند و از این ساعت عده‌ای از اهالی نرده توانستند برای تهیه مایحتاج خود از منزل خارج شوند. بعد از ظهر دیروز از جانب کمیته امداد حضرت آیت‌الله طالقانی سه اتومبیل حامل ۱۶ نفر متشکل از پزشک، جراح، پرستار و متخصص بی‌هوشی با دارو به نرده ارسال شد.

خبر دیگری در روزنامه مورخه سوم اردیبهشت در ارتباط با جنگ نرده درج شده است. در این خبر آمده است احمد صدر حاج سیدجوادی وزیر کشور در یک گفت‌وگوی اختصاصی با خبرنگار اطلاعات گفت: در نرده بعد از سه روز زد و خورد و درگیری بحمد... وزیر کشور در مورد علت این درگیری گفت قضیه این بوده است که گویا حزب دموکرات کردستان قصد داشته است دفتری در نرده دایر کند و میتینگ بر پا کرده است و در این بین یک تیراندازی مجهولی می‌شود که معلوم نبوده است محرک قضیه کی بوده و همین تیراندازی موجب ادامه درگیری طرفین می‌شود و تعدادی کشته می‌شوند البته آماری که به من رسیده ۳۰ تا ۴۰ نفر گزارش شده ولی شایعه بیش‌تر از این است.

اخبار جنگ نرده در روزنامه اطلاعات به تاریخ چهار اردیبهشت ۱۳۵۸ شماره ۱۵۸۳۸

در صفحه اول این روزنامه تیتیری تحت عنوان «دعوت آیت ا... طالقانی از مردم نرده» به چشم می‌خورد. در صفحه دوم آن خبر مزبور شکافته شده و اخبار دیگری هم در ارتباط با جنگ نرده منتشر شده که به بخش‌هایی از این اخبار و گزارش‌ها اشاره می‌شود. مرحوم آیت ا... طالقانی در بیانیه خود از مردم نرده می‌خواهد آرامش خود را حفظ کنند. بخش مهم بیانیه ایشان بدین شرح است: «برادران، خواهران، فرزندان عزیز ترک و کرد نرده. سلام بر شما. حوادث خونین چند روزه آن سامان موجب نگرانی و رنج و تاسف اینجانب و دیگر خواهران و برادران شما گردیده. تاسف از این‌که با حادثه سندنج و گنبد که با شلیک یک گلوله آغاز شد و عده‌ای از مرد و زن رنج کشیده و محروم ما به خون غلتیدند و با صدها امید چشم از دنیا بستند چرا شما نباید هشیار و آگاه باشید تا چهره انقلاب اسلامی این‌گونه نمایانده شود.

روزنامه اطلاعات پنج‌شنبه مورخه ۶ اردیبهشت ۱۳۵۸ شماره ۱۵۸۴۰

روزنامه اطلاعات در این روز در اخبار صفحه اول خود تیتیری تحت عنوان «روستاهای اطراف نرده تخلیه شد» منتشر کرده و در زیر آن دو خبر کوتاه نیز درج نموده است: «اجساد ۴۷ قربانی اغتشاشات نرده را بخاک سپردند» و «شورای انقلاب شهر مهاباد از آیت ا... طالقانی تشکر کرد.»

این روزنامه در صفحه دوم خود ابتدا اطلاعیه تشکیلات حزب دموکرات در تهران را در ارتباط با وقایع نرده تحت عنوان «توضیح حزب دموکرات کردستان درباره حقایق فاجعه نرده» را منتشر کرده و در صفحه سوم خود خبر مندرج در صفحه اول را به‌طور مفصل درج کرده و بخشی را نیز به خواسته‌های شورای انقلاب اسلامی مهاباد تحت عنوان «شورای انقلاب اسلامی مهاباد از حضرت آیت ا... العظمی شریعتمداری برای پایان دادن به ناآرامی‌های نرده یاری خواست» را اختصاص داده است.

روزنامه در صفحه سوم خود در ارتباط با خبر «روستاهای اطراف نرده تخلیه شد» می‌نویسد در حالی که هنوز تعداد دقیق قربانیان واقعه خونین نرده اعلام نشده در نرده و شهرهای اطراف شایع شده است که در نرده بیش از یکصد نفر کشته شده‌اند و همین گزارش تایید نشده حاکی است که صدها نفر نیز مجروح شده‌اند.

دیروز هم چنین گفته شد که نزدیک به دو هزار نفر نیز در جریان ناآرامی‌های نقده ناپدید شده‌اند که احتمال می‌رود این عده به‌خاطر ناامنی‌های چند روز گذشته به شهرهای اطراف روی آورده‌اند. این گزارش که بوسیله خبرنگاران اطلاعات در ارومیه، مهاباد و نقده تهیه شده است می‌گوید: با اقدام نمایندگان حضرت آیت‌الله طالقانی اجساد ۴۷ نفر از قربانیان پیکارهای خونین نقده به مهاباد انتقال یافت و با شرکت پیش از چهل هزار نفر از مردم این شهر تشییع و در گورستان شهر مهاباد به خاک سپرده شد. این گزارش ادامه می‌دهد: «از سوی عزالدین حسینی امام جمعه مهاباد، اعلامیه‌های پی در پی انتشار یافت و طی آن‌ها بر لزوم برادری کرد و ترک یادآوری شد. در این اعلامیه‌ها آمده است که «فجایع نقده ناخواسته بوده و توسط دشمنان ملت بر مردم تحمیل شده است» این گزارش می‌افزاید بر اساس آخرین گزارش‌های رسیده، کلیه روستاهای اطراف نقده تخلیه شده است و روستائیان به مهاباد و پیرانشهر روی آورده‌اند. این روزنامه می‌نویسد: مذاکرات آقای عزالدین حسینی با حضرت آیت‌العظمی شریعتمداری و آیت‌الله طالقانی از طریق حجت‌الاسلام عباس آزر (امام جمعه اهل تشییع مهاباد) ادامه دارد.

این اخبار و گزارش‌ها بخشی از مطالبی بود که در ارتباط با جنگ خونین نقده در روزنامه اطلاعات آن روزها درج و منتشر شده بود. البته این رسانه‌ها در آن تاریخ و یا وزیر کشور جرات نداشت رسماً اعلام نماید که مهاجمان «ناشناس»، افراد ملاحسنی هستند.



ملاحسنی هفت‌تیرکش و آدم‌کش، نماینده وقت رهبر جمهوری اسلامی در ارومیه و عامل کشتار قارنا، ایندرفاش، نقده و...

ملاحسنی سازمان ده همه کشتارها و ترورهای کردستان و آذربایجان

پس از انقلاب ۵۷، بخش بزرگی از مردم آزادی‌خواه کردستان، حکومت اسلامی را قبول نداشتند با تعرض همه‌جانبه حکومت تازه به قدرت رسیده مواجه شده بودند. خمینی، فرمان داده بود همه نیروهای حزب الهی، سپاه، ارتش، پلیس، ژاندارمی، اطلاعاتی و امنیتی با توپ و تانک و جت‌های جنگنده و هلی‌کوپترهای جنگی، از همه نقاط ایران راهی کردستان شده بودند بدون اجازه ملاحسنی، جرات کوچک‌ترین عملیاتی را در این منطقه حساس کشور نداشتند. عموماً مقامات و مسئولین حکومتی در رده‌های مختلف سیاسی، نظامی، امنیتی و غیره کلیه اقدامات خود در این منطقه را در مشورت و تبادل نظر با ملاحسنی پیش می‌بردند.

حزب دمکرات کردستان، عموماً سیاست سازش با حکومت اسلامی را در پیش گرفته بود اما کومه‌له، به‌عنوان یک جریان چپ، حکومت اسلامی را قبول نداشت برای دفاع از دستاوردهای انقلاب ۱۳۵۷، یک مقاومت عظیم مردمی را در مقابل یورش نیروهای وابسته به حکومت سازمان داده و رهبری می‌کرد. در واقع حمله حکومت اسلامی به کردستان، از همان بهار آزادی آغاز شد و ابعاد این جنگ حکومت علیه مردم آزادی‌خواه و حق طلب کردستان، روزبروز همه جانبه تر و وسیع تر گشت.

هنوز چند ماه پس از پیروزی انقلاب مردم در بهمن ۵۷ نگذشته بود که خمینی، بنیان‌گذار حکومت جهل و جنایت اسلامی، فرمان حمله همه جانبه هوایی و زمینی به کردستان را صادر کرد و آن چنان جنگ داخلی را به مردم کردستان تحمیل کردند که پیروزی انقلاب را در همان آغاز به کام مردم زهر کردند. یکی از کسانی که جنگ داخلی را در کردستان دامن می‌زد ملاحسنی و هم فکرائش بودند. قتل‌عام مردم بی‌گناه کردستان توسط سپاه پاسداران، قتل‌عام قارنا، ایندرفاش، یوسف کندی، قم قلعه در اطراف مهاباد و... پرونده قطور و کافی برای محکوم کردن سران حکومت اسلامی ایران، به‌عنوان جنایت علیه بشریت هستند.

ملاحسنی، در آن دوره طی اطلاعیه‌ای از همه جوانان و مردم آذربایجان غربی خواست برای پاکسازی روستاهای آذربایجان غربی، در بسیج ارومیه ثبت نام کنند. او، در این اطلاعیه خود را «فرمانده پاکسازی منطقه» معرفی کرد.

جنایت قارنا، به حدی فجیع بود که حتی خلخالی آدم‌کش نیز در نامه‌ای به آیت‌الله خمینی، نوشت: «جریانان جان‌سوز قارنا دل هر انسانی را می‌سوزاند. عمال ملاحسنی شصت و پنج نفر را به طرز فجیع کشته‌اند و اگر امام به این امر جان‌سوز رسیدگی نفرماید پس کدام مقام رسیدگی کند؟»

این سخنان کسی‌ست که جنایاتش کم‌تر از جنایات ملاحسنی نبوده است. به‌عبارتی همه کسانی که در حکومت اسلامی ایران، صاحب پست و مقام و مسئولیتی شده‌اند از جمله مسعود پزشکیان رییس‌جمهور کنونی حکومت، نخست‌عقد سرسپردگی‌شان به حکومت را باید در کشتار مردم کردستان،

جبهه‌های جنگ، جوخ‌های ترور و آدم‌کشی نشان می‌دادند و سپس به پست و مقام می‌رسیدند. آن‌ها هم‌چنین حتی یک‌شبه صاحب ثروت‌های بادآورده نیز می‌شدند و هنوز هم این سیاست‌های ضدانسانی و جنایت‌کارانه حکومت اسلامی با شدت بیش‌تری ادامه دارد.

با این وجود، آیت‌اله خمینی، در ادامه کشتار مردم کردستان و سرکوب دستاوردهای انقلاب، بی‌شرمانه و همانند ملاحسنی علیه مردم حق‌طلب کردستان، تبلیغات گسترده با هدف تحریک مردم راه انداخته بود، می‌گفت: «مرزها را آزاد کردند، قلم‌ها را آزاد کردند، گفتار را آزاد کردند، احزاب را آزاد کردند، به خیال این که این‌ها یک مردمی هستند... این‌ها خرابکارند، دیگر با این اشخاص نمی‌شود با ملایمت رفتار کرد... این‌ها یک جمعیت خرابکار هستند، یک جمعیت فاسد هستند. این‌ها را ما نمی‌توانیم که بگذاریم که هر کاری که دل‌شان می‌خواهد بکنند. حالا هم اعتراض کرده‌اند که خود شماها دارید این کارها را می‌کنید. نظیر آن‌ها که پیروز و چند روز پیش آن خرابکاری را کردند... خودشان ایجاد غائله می‌کنند بعد گردن مردم می‌گذارند... یک چنین مردمی هستند... با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار می‌کنیم...»

اولین درگیری‌ها در کردستان در نوروز ۱۳۵۸ صورت گرفت. جنگنده‌های جمهوری اسلامی بر فراز شهرهای کردی دیوار صوتی را شکستند و در اثر بمباران و توپ باران سندانج تعدادی از مردم کشته و زخمی شدند.

در روز ۲۷ و ۲۸ مرداد ۵۸ در جریان درگیری‌های پاره، خمینی طی دو نامه، فرمان حمله سراسری به کردستان را صادر کرد که در پی آن نیروهای ارتش و سپاه و شبه نظامیان وابسته به حکومت به کردستان حمله کردند. در این ایام صادق خلخالی احکام اعدام بسیاری از مردم کردستان را صادر کرد. نیروهای جمهوری اسلامی در جریان جنگ‌های کردستان مرتکب جنایات بسیاری شدند و مردم چندین روستا و منطقه را قتل‌عام کردند.

پس از ۳ ماه جنگ در کردستان، خمینی برای تجدید قوا و تمرکز نیروهای خود، پیشنهاد مذاکرات را در آبان ۱۳۵۸ پذیرفت. هیات نمایندگی جمهوری اسلامی وارد کردستان شد اما از آنجا که هدف ائتلاف وقت و ایجاد شکاف در صفوف نیروها و جریانات کردی بود؛ هیچ پیشنهاد جدی از طرف هیات نمایندگی جمهوری اسلامی در جهت به رسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت مردم کردستان ارائه نشد. نیروهای جمهوری اسلامی حمله سراسری را علیه نیروهای کردی در بهار ۱۳۵۹ آغاز کردند و این دوره نبردها تا سال ۱۳۶۲ و خروج کامل احزاب کرد از خاک ایران ادامه داشت.

یکی از مشهورترین اعدام‌های خلخالی اعدام ۹ نفر در مریوان در رابطه با «کوچ اعتراضی» بود. ورود ارتش به شهر مریوان در مرداد ماه ۵۸ با خروج اعتراضی مردم این شهر برای جلوگیری از وقوع جنگ روبه‌رو شد. بر اساس گزارش‌های موثق تقریباً تمام ساکنان مریوان به مدت دو هفته به اردوگاهی در خارج از این شهر پناه بردند. بعدها در این رابطه ۹ نفر از جمله دو برادر عضو یک خانواده تیرباران شدند.

خلخالی که پیش‌تر در پاره بود و بعد به مریوان رسید، سپس به سندانج، سقز و دیگر شهرها رفت و افراد بسیاری را به جوخه‌های اعدام سپرد؛ احکامی که غالباً در مکان‌های عمومی و با طرح پرسش‌هایی سرپایی بدون امکان دفاع صادر می‌شد و در موارد زیادی همان‌جا هم به اجرا در می‌آمد.

اخبار برخی از این اعدام‌ها در نشریات سراسری منتشر می‌شد. روزنامه‌هایی مانند آبنندگان، اطلاعات و کیهان در آن روزها شماری از اعدام‌ها را اعلام کردند.

صباغیان درباره اعدام‌های خلخالی می‌گوید، پیش از شروع کار ما (مذاکرات) اعدام‌های ناروای آیت‌الله خلخالی جو را ملتهب کرده بود. به حساب خودش خواسته بود زهرچشم بگیرد. مثلاً برادری جای برادرش اعدام شده بود... این فرد فلج بود و او را با برانکارد آورده و اعدام کرده بودند.

مذاکرات کردها و فرستادگان جمهوری اسلامی با کارشکنی عوامل جمهوری اسلامی و با توجه به این که این مذاکرات نه برای حل مسئله کردستان و به رسمیت شناختن حقوق مردم کرد بلکه برای ائتلاف وقت و خرید زمان و تجمع قوا برای سرکوب جنبش کردستان بود، به بن بست رسید و در نهایت در فروردین ۱۳۵۹ دومین دور حمله به کردستان آغاز شد و این دور از جنگ و درگیری‌ها تا سال ۱۳۶۲ ادامه داشت تا این که نیروهای کردی از خاک ایران خارج شدند.

سحابی در مورد از سرگیری دور دوم درگیری‌های کردستان می‌گوید، در آخرین شب‌های اسفند ماه نزدیک عید نوروز ۱۳۵۹ خبر رسید فردا می‌خواهند حمله کنند. قرار شده که سپاه پاسداران از طرف کامیاران حمله کرده به طرف پاره پیشروی کند... رقتیم شورای انقلاب با بهشتی مطرح کردیم این کار اخلال در برنامه ما و هیات ویژه است... این جنگ ممکن است باعث سرکوب موقت بشود، ولی گروه‌ها خود را مظلوم می‌نمایند و مردم را جذب می‌کنند. ما با مرحوم بهشتی اتمام حجت کردیم، ولی اثری نداشت؛ بنابراین من کناره‌گیری کردم. هیات ویژه از اول فروردین ۱۳۵۹ دیگر نقشی نداشت.

با این وجود، خمینی، در ۲۹ تیر ۱۳۵۹ در سخنرانی اعتراف به اشتباهات گذشته گفت:

«... ملت ما انقلابی عمل کردند و ما نکردیم. ما یا مقصریم یا قاصر... اگر آن روزی که می‌خواستند در کردستان بروند برای مذاکره، من به آن‌ها تذکر دادم که اگر بخواهید مذاکره (کنید)، باید با موضع قدرت بروید. اول باید ارتش و پاسدارها و این‌ها احاطه کنند آن‌ها را، محاط قرار بدهند، بعد شما بروید صحبت کنید. مسامحه شد. این اسباب این شد که آن گرفتاری طولانی برای ما پیش آمد، و آن قدر ضایعه واقع شد.» (صحیفه خمینی، ج ۱۳، ص ۴۶ و ۴۷)

چهل و شش سال خشونت، سرکوب، بمباران و اعدام پاسخ جمهوری اسلامی ایران به خواست‌های مردم کردستان بوده است؛ ولی با وجود همه این سرکوب‌ها مبارزه علیه مسئله ستم ملی و تمامی پیامدهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن در کردستان هم‌چنان در جریان بوده و به لحاظ سیاسی حاکمیت جمهوری اسلامی در کردستان پذیرفته نشده است.

ملاحسنی، در ردیف جانبان طراز اول حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی قرار دارد؛ او، به گفته خودش، از جوانی عاشق اسلحه و جنگ بوده و از همان روزهای آغاز انقلاب ۵۷ تاکنون نیز لحظه‌ای کلاشینکف را از خود دور نکرده است. او، به دلیل همین وحشی‌گری‌ها و آدم‌کشی‌هایش به ویژه در آذربایجان غربی و کردستان، نمایندگی تام اختیار امام خمینی و امام خامنه‌ای را در بیش از سه حاکمیت جمهوری اسلامی، عهده دار بوده است. او تا آخر عمرش، در طول حاکمیت جمهوری اسلامی، مسلحانه در مجلس شورا اسلامی حضور داشته و عضو کمیسیون امنیتی آن بود. او هم‌زمان امام جمعه ارومیه و نماینده ولی فقیه و همه کاره آذربایجان غربی و کردستان بوده است. حکومت اسلامی در این منطقه حساس کشور، هیچ مقامی را بدون اجازه حسنی عزل و نسب نمی‌کرد و هیچ مقام دولتی نیز بدون اجازه ملاحسنی، قادر به اتخاذ و اجرای هیچ‌گونه تصمیمی نبود. به همه این دلایل، شاید کم‌تر کسی را می‌توان در حکومت اسلامی سراغ داشت که به اندازه ملاحسنی، مستقیماً در سازمان‌دهی و اجرای جهل و جنایت، ترور و آدم‌کشی نقش داشته باشد.

شهر زیبای چند ملیتی ارومیه

با شنیدن نام آذربایجان غربی اولین کلمه‌ای که به ذهن ما خطور خواهد کرد، ارومیه است. این شهر مهم‌ترین شهر استان آذربایجان غربی و چند ملیتی است که جزو ابرشهرهای ایران است. با شنیدن نام ارومیه، همیشه یاد دریاچه ارومیه در ذهن ما زنده می‌شود و این دو، عضو جدایی‌ناپذیر از یکدیگر هستند. دریاچه‌ای که جمهوری اسلامی خشک کرده است.

واژه ارومیه متشکل از دو قسمت یا دو کلمه شامل «اور» و «میه» است. در زبان‌های کهن «اور» در معانی جا، مکان و قلعه است، در زبان آشوری اور به معنای شهر است. قسمت دوم این واژه یعنی «میه» یا «میا» به معنای آب است. به دلیل وجود دریاچه ارومیه، این شهر از قدیم، به شهر آب معروف بوده است. در زمان رضا شاه (دوره پهلوی)، نام این شهر، رضائیه نام گرفت اما بعد از انقلاب ۵۷ مجدداً به همان اسم، نام‌گذاری شد.

تاریخچه ارومیه

شهر ارومیه به لحاظ قدمت از قدیمی‌ترین شهرهای ایران است که در طول تاریخ، بارها دست‌خوش تغییرات و ویرانی‌های بسیاری شده است. اطراف شهر ارومیه پر از باغ‌های انگور، سیب و کشتزار است. این شهر از آب‌وهوای معتدل و مناظر بسیار زیبایی برخوردار است. علاوه بر موارد مطرح شده، کلیساهای موجود در ارومیه نیز جز تاریخچه عظیم و کهن این شهر قدیمی محسوب می‌شود که هر کدام، کوله‌باری از تاریخ را با خودشان به همراه دارند. از بین کلیساهای آذربایجان غربی، کلیسای مارقویا یکی از قدیمی‌ترین آن‌هاست که سبک معماری آن مربوط به قرن پنجم میلادی است. علاوه بر کلیساها به دلیل قدمت دین زرتشت در آذربایجان غربی، آتشکده‌های موجود در این شهر هم بسیار اصیل و دیدنی هستند که از بین آن‌ها، آتشکده تمر جزو معروف‌ترین آن‌ها است. یکی دیگر از مواردی که از روی آن می‌توان پی به قدیمی بودن شهر ارومیه برد، آثار یافت‌شده از تپه‌های تاریخی گوی تپه و حسنلو است. گوی تپه به لحاظ قدیمی بودن در کنار تپه‌های باستانی آسیای صغیر، فلات ایران و بین‌النهرین قرار می‌گیرد. تپه حسنلو نیز یکی از تپه‌های باستانی با قدمت بیش از ۷ هزار سال پیش از میلاد است. معروف‌ترین اثر باستانی یافت شده در این تپه که در ۱۲ کیلومتری جنوب غربی دریاچه ارومیه قرار دارد، جام طلای حسنلو است که به عصر آهن تعلق دارد و در موزه ایران باستان نگهداری می‌شود.

جمعیت ارومیه

طبق سرشماری که در سال ۱۳۹۵ توسط سازمان نفوس و مسکن انجام شد، جمعیت ارومیه بالغ بر ۷۳۶،۲۲۴ نفر است. به لحاظ رتبه‌بندی جمعیتی، ارومیه دهمین شهر پرجمعیت ایران و هم‌چنین دومین شهر پر جمعیت منطقه شمال غرب ایران محسوب می‌شود.

موقعیت جغرافیایی

از نظر جغرافیایی، ارومیه از سمت شرق در کنار دریاچه ارومیه، از سمت شمال به شهرستان سلماس، از سمت جنوب به نقده و از سمت غرب نزدیک به مرز ترکیه است. در واقع می‌توان گفت که شهر ارومیه بین کوه‌های آذربایجان غربی و دریاچه ارومیه قرار دارد. اطراف این شهر با کوه‌های چون کوه ماه، کوه پنجه سی، کوه چهل مرد شهیدان، کوه سیر، جهودها و... احاطه شده است.

ارومیه قدیم

ارومیه یا ارومیه، جزو شهرهای تاریخی و کهن ایران محسوب می‌شود که از قدمت بالایی برخوردار است. آثار باستانی به جا مانده در این شهر، نشان از ردپای حکومت‌های قدیمی چون مادها دارد. برخی دیگر از مورخین، ارومیه قدیم را محل تولد دین زرتشت می‌دانند. علاوه بر آثار باستانی غنی، مکان‌های تاریخی بی‌شماری مانند بازار قدیمی ارومیه از دوره صفویه یا خانه انصاری بنا شده از دوره قاجار در این شهر قرار دارند.

ویژگی‌های اخلاقی مردم ارومیه

در مورد خصوصیت اخلاقی یک ملت یا یک شهر نمی‌توان به صورت قطعی نظر داد چرا که ویژگی‌های اخلاقی از هر شخص به شخص دیگری متفاوت است. اما طبق یک آمار کلی و کاملاً تصادفی که مثلاً می‌گویند مردم فلان شهر خیلی اقتصادی هستند یا ویژگی‌های خوب و بد دیگری که معمولاً به ملیت‌ها نسبت داده می‌شود، مردمان شهر ارومیه، مردمی با اخلاق، خیرخواه، صادق و متعهد به ارزش‌های انسانی هستند. از دیگر ویژگی‌های اخلاقی مردم ارومیه می‌توان به تمایل آن‌ها به احترام به همه اقشار جامعه و و میلیت‌ها و عدم تبعیض اشاره کرد. باز هم به‌طور قطعی نمی‌توان در مورد این موضوع نظر داد و قطعاً استثناهایی نیز وجود دارد.

آب و هوای ارومیه

ارومیه در منطقه‌ای کوهستانی قرار دارد و به همین دلیل در فصل تابستان دارای هوای معتدل و در فصل زمستان، سرد و با بارش باران و برف همراه است.

ملیت‌ها و زبان مردم ارومیه

ارومیه جزو شهرهای چند ملیتی است. ترک‌ها، به زبان ترکی آذربایجانی صحبت می‌کنند. ملت کرد، ارمنه مسیحی و آشوری نیز جمعیت ارومیه را شامل می‌شوند.

سوغات و صنایع دستی ارومیه

از آن جایی که در فرهنگ ایرانی غذا و خوراکی نقش مهمی دارد. یکی از سوغاتی‌های جذاب هر شهر، خوراکی‌های آن است در زیر به بخشی از خوراکی‌های معروف و صنایع دستی ارومیه اشاره خواهیم کرد.

نقل ارومیه

یکی از معروف‌ترین خوراکی‌های ارومیه، نقل آن است. نقل ارومیه مثل گز اصفهان و باقلوا یزد، اولین گزینه توریست‌ها و بازدیدکنندگان از شهر ارومیه به عنوان سوغاتی است.

انواع نقل در طعم‌های مختلف وجود دارد که از جمله شناخته شده‌ترین و خوشمزه‌ترین آن‌ها می‌توان به نقل زعفرانی، نقل وانلی، نقل پسته‌ای، نقل بیدمشکی و نقل گل محمدی اشاره کرد که هر کدام از ترکیبات متنوعی تهیه می‌شوند.

حلوای هویج ارومیه

حلوای هویج ارومیه از آن دست خوراکی‌های جذاب و خاصی است که فقط بهترینش را در ارومیه می‌توان پیدا کرد. اگر به شهر ارومیه سفر کردید، حتما حلوای هویج ارومیه را امتحان کرده‌اید. این حلوای همان‌طور که اسمش پیداست، با هویج درست می‌شود. هویج از ارزش غذایی بالایی برخوردار است. به‌ویژه در فصل تابستان، آب هویج از عطش و تشنگی تا حد زیادی جلوگیری می‌کند و به دلیل داشتن ویتامین A، برای چشم هم بسیار مفید است.

حلوای گردویی ارومیه

حلوای گردویی ارومیه از جمله سوغاتی‌های پرطرفدار این شهر است که به دلیل استفاده از گردو در تهیه آن، بسیار مقوی و البته کمی گران‌تر از حلوای هویج است. این نوع از حلوای در مهمانی‌های مناسبتی مانند شب یلدا عضو جدایی‌ناپذیره سفره‌ها است.

سوجوق

یکی دیگر از شیرینی‌های ارومیه که به احتمال زیاد نام آن را شنیده‌اید، سوجوق است. سوجوق در واقع همان باسلوق است که به جای چیدن آن روی نخ، به صورت دایره‌ای آن را درست کرده و داخلش مغز گردو قرار می‌دهند و داخل ظروف سفالی می‌گذارند تا شکرک دهد.

نان سنتی ارومیه

تمامی شهرهای ایران دارای نان سنتی هستند اما تفاوت نان ارومیه با دیگر شهرها در تنوع بالای نان‌های سنتی آن است. نان‌های چون نان جو، نان سبوس دار، سومون، یاغلی چورک، یخاچره، ارده، جزلاچره و تاواچره ... از انواع نان‌های سنتی ارومیه است.

عرقیجات ارومیه

عرقیجات ارومیه از آن دست سوغاتی‌هایی است که هر کس به آن جا رفته، حتما امتحانش کرده است، حتما عاشقش خواهید شد. موقعیت کوهستانی و سرسبز این منطقه سبب شده تا عسل و سرشیر آن نیز به یکی از با ارزش‌ترین سوغاتی‌های ارومیه تبدیل شود. در برخی از فروشگاه‌های ارومیه بالغ بر ۱۰۰ نوع عرق گیاهی وجود دارد که انتخاب برای خرید را مشکل می‌سازد. از بین این تنوع وسیع از عرقیجات ارومیه، عرق بیدمشک و بادرنجبویه جزو معروف‌ترین و محبوب‌ترین‌هاست.

انواع ترشی و مربای ارومیه

از همه این‌ها که بگذریم، ترشی و مربای ارومیه با طعم‌های بی‌نظیر و فوق‌العاده، عقل و هوش را از سر هر آدمی می‌برد و اصلا امکان ندارد کسی به ارومیه سفر کند و از کنار این حجم از تنوع مربا به راحتی بگذرد.

۵ مورد از محبوب‌ترین صنایع دستی ارومیه

جاجیم ارومیه

قطعا نام جاجیم را دست کم یک بار شنیده‌اید. جاجیم از جذاب‌ترین و زیباترین بافتنی‌های ارومیه است که با داستان زحمت‌کش زنان روستایی و عشایری بافته می‌شود. این هنر بی‌نظیر نه تنها در ایران بلکه در دنیا نیز طرفداران و علاقه‌مندان زیادی دارد.

جاجیم‌ها به علت این که پرز ندارند، از دو سمت آن‌ها می‌توان استفاده کرد. کاربرد جاجیم‌ها برای زیرانداز، فرش، رختخواب پیچ، تزیین دکور با تم سنتی و... استفاده می‌شوند.

جاجیم‌ها معمولا در چهار تخته، بافته می‌شوند و پس از بافته‌ها به هم متصل شده و دوخته می‌شوند.

منبت کاری

منبت کاری از آن دست هنرهای محبوبی است که علاوه بر اصفهان در ارومیه نیز رواج دارد. منبت کاری روی چوب به‌عنوان شناسنامه ارومیه در تمام سطوح شهر به چشم می‌خورد. چوب‌های منبت‌شده در کشورهای دیگر، به‌عنوان نماد ایران تلقی می‌شود و ما را به جهانیان معرفی خواهد کرد.

رودوزی

رودوزی یکی از محبوب‌ترین سوغاتی‌های ارومیه به ویژه در بین بانوان است. استفاده از صنعت رنگرزی و تولید نخ‌های رنگی از صنایع دستی معروف ارومیه است. رودوزی برگرفته از دنیای نخ و ریسه‌های دوخته شده ظریف روی پارچه در طرح‌های گوناگون به ویژه سنتی است. رودوزی یکی از ارزشمندترین سوغاتی‌های ارومیه است که به کشورهای اروپایی و آسیایی صادر می‌شود و طرفداران خاص خودش را دارد.

پیکر تراشی

هنر پیکر تراشی به خلق مجسمه‌های چوبی می‌پردازد. مجسمه‌های چوبی از دیرباز جزو محصولات جذاب و پرطرفدار بوده است. این هنر باید کاملاً ظریف و حرفه‌ای انجام شود.

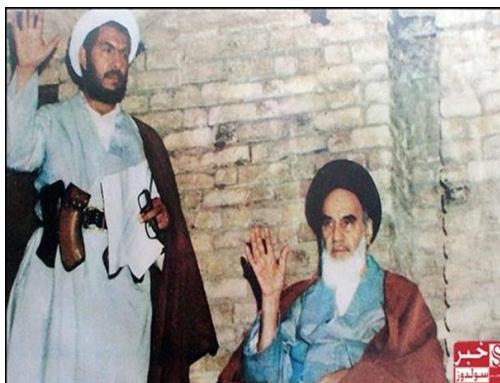
نقش‌های برجسته طرح‌های باستانی و اصیل مثل تخت جمشید، باعث ارزشمندی اثر می‌شود. در گذشته، پیکر تراشی بر روی سنگ هم انجام می‌شد که کاری به مراتب سخت‌تر و پرهزینه‌تر از چوب است. در حال حاضر، پیکر تراشی رایج‌ترین هنر در آذربایجان غربی است که ریشه در فرهنگ باستانی این شهر دارد.

رنگرزی و چاپ سنتی

رنگرزی و چاپ سنتی یکی از صنایع دستی است که علاوه بر ارومیه در شهرهای دیگری چون اصفهان هم رواج دارد. در واقع رنگرزی، رنگ کردن الیاف یا کلاف نخ است. تمامی نقوشی که با مهر و قلم مو روی پارچه نقش می‌بندد، همان چاپ سنتی است.

انواع چاپ سنتی عبارتند از چاپ دندانی، چاپ پارچه قلمکار و چاپ کلاکه‌ای. هنر رنگرزی در فروشگاه‌های صنایع دستی ارومیه به وفور یافت می‌شود. به زیبایی‌های این شهر به این دلیل اشاره کردم که اجازه ندهیم این شهر زیبا به محلی برای تاخت و تاز نژادپرستان و قربانی سیاست‌های حکومت جهل و جنایت اسلامی شود.

ارومیه به عنوان مهم‌ترین شهر آذربایجان غربی از دو بخش کوهستانی و دشتی گسترده تشکیل شده است. ارومیه مردمی بسیار مهمان‌نواز دارد. این شهر به دلیل برخورداری از جاذبه‌های فراوان تاریخی و تفریحی، مقصد گردشگران داخلی و خارجی بسیاری به این منطقه است. وجود آثار تاریخی و کهن در ارومیه نشان‌دهنده تاریخچه غنی این شهر است. ارومیه به شهری کردزبانان، ترک‌زبانان و... شناخته می‌شود و می‌توان گفت غالب مردم به دو زبان کردی و آذری صحبت می‌کنند. مردمی که سده‌های طولانی در کنار هم و همزیستی مسالمت داشتند و دارند اکنون باید حواس‌شان به عوامل فاشیست و نژادپرست حکومتی و غیرحکومتی باشد که همواره در تلاشند با راه‌انداختن درگیری ملی و فرهنگی هم‌چون فاجعه انسانی هولناک و تکان‌دهنده نقده و روستاهای اطراف آن، آب را گل آلود کنند تا ماهی خود را بگیرند اجازه ندهیم.



بعد از جنگ نقده و ادامه سرکوب مردم کرد

بعد از کشتار مردم نقده و روستاهای اطراف آن، سرکوب‌ها و کشتارهای حکومت مرکزی در نقاط مختلف استان‌های آذربایجان غربی و کردستان ادامه یافت. پس از آن روح‌الله خمینی، رهبر و بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، در تابستان همین سال در رابطه با جنگ کردستان فرمانی را صادر می‌کند.

بخشی از فرمان خمینی در ۲۷ مرداد ۵۸ در صدور حکم حمله به کردستان:

«از اطراف ایران گروه‌های مختلف ارتش و پاسداران و مردم غیرتمند تقاضا کرده‌اند من دستور بدهم به‌سوی پاره رفته، غائله را ختم کنند. من از آنان تشکر می‌کنم و به دولت و ارتش و ژاندارمری اخطار می‌کنم، اگر با توپ‌ها و تانک‌ها و قوای مسلح تا ۲۴ ساعت دیگر حرکت به سوی پاره نشود، من همه را مسئول می‌دانم...»

بعد از ظهر آن روز، خمینی در جمع نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی در قم، درباره درخواست مردم کردستان برای خودگردانی چنین گفت:

«... مرزها را آزاد کردند، قلم‌ها را آزاد کردند، گفتار را آزاد کردند، احزاب را آزاد کردند، به خیال این که این‌ها یک مردمی هستند... این‌ها خرابکارند، دیگر با این اشخاص نمی‌شود با ملایمت رفتار کرد... این‌ها یک جمعیت خرابکار هستند، یک جمعیت فاسد هستند. این‌ها را ما نمی‌توانیم که بگذاریم که هر

کاری که دل‌شان می‌خواهد بکنند. حالا هم اعتراض کرده‌اند که خود شماها دارید این کارها را می‌کنید. نظیر آن‌ها که پریروز و چند روز پیش آن خرابکاری را کردند... خودشان ایجاد غائله می‌کنند بعد گردن مردم می‌گذارند... یک چنین مردمی هستند... با این‌ها باید با شدت رفتار کرد و با شدت رفتار می‌کنیم...» به جز مقاومت احزاب کرد و نیروهای چپ و مردم آزادی‌خواه در مقابل تعرضات نیروهای دولتی در کردستان، درگیری‌های طولانی میان کومه‌له و حزب دموکرات کردستان نیز روی داد. در این درگیری‌ها، بده و بستان‌های حزب دموکرات کردستان ایران با جمهوری اسلامی بسیار تاثیرگذار و بسیار مخرب بود.

هم‌چنین در پی درگیری‌های کردستان، پای صندوق خلخالی (قاضی مرگ منصوب خمینی)، رییس دادگاه انقلاب به کردستان باز شد که عامل اعدام شماری از کردها شد.

در حمله به شهر نقده، گفته شده است: «حاج آقا حسنی علاوه بر اسلحه کلاشینکوف معروفش یک سلاح کمری هم داشت، آن سلاح را بیرون کشید و گفت: من به شما دستور می‌دهم همراه من وارد شهر شوید چون هم نماینده شرع هستم و هم قانون، من نماینده امام خمینی (ره) هستم اگر در مقابل دستور من مقاومت کنید با همین اسلحه میزنم‌تان.» بالاخره با فشار او ارتش راضی شد و وارد شهر نقده شد.

بعد از کشتار مردم نقده و تسخیر آن شهر توسط نیروهای حسنی و ارتش، حجت الاسلام حسنی پس از آن به‌صورت مستمر به نقده رفت و آمد می‌کرد. مردم کردستان پس از سال‌ها سرکوب در حکومت پهلوی انتظار داشتند پس از سرنگونی حکومت پهلوی و پیروز انقلاب ۵۷، اداره امور داخلی در منطقه کردستان به نمایندگان منتخب مردم سپرده شود و خود و با سازمان‌دهی کومه‌له، شوراهایی را برای اداره امور تشکیل دادند. حزب دموکرات کردستان که عمده‌ترین حزب کردستان در آن زمان بود اعلام آمادگی کرده بود که با حکومت اسلامی تازه به قدرت رسیده همکاری کند. اسناد بی‌شماری در مورد علمکردهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی کومه‌له و حزب دموکرات در آن سال‌ها وجود دارد.

تشکیل بنک‌ها(شوراهای) و جمعیت‌ها در کردستان، برای خمینی که در صدد قبضه کردن قدرت به‌صورت انحصاری بود، گران آمد و فرمان کشتار مردم کردستان را صادر کرد.

اولین درگیری‌ها در کردستان در نوروز ۱۳۵۸ صورت گرفت. جنگنده‌ها بر فراز شهرهای کردی دیوار صوتی را شکستند و در اثر بمباران و توپ باران سندنج، شماری از مردم کشته و زخمی شدند.

خمینی دستور مشهور خود را برای مداخله نظامی تمام عیار در کردستان صادر کرد. به‌دنبال درگیری‌های کردستان به دستور خمینی پای صادق خلخالی، رییس دادگاه تازه تاسیس انقلاب را هی کردستان شد.

در این ایام صادق خلخالی احکام اعدام بسیاری از مردم کردستان را صادر کرد.

یک خبرنگار فرانسوی که آن زمان در منطقه بوده چنین نقل کرده است: «ارتش و سپاه پاسداران کنترل شهرهای کردستان را به دست گرفتند، خلخالی به دنبال آن‌ها در حرکت بود، دادگاه‌های کوتاهی برگزار می‌کرد و دستور می‌داد اعدام‌ها به سرعت اجرا شوند... او مردان و پسرها را طی چند روز و گاهی حتی چند ساعت بعد از دستگیری‌شان، بدون برگزاری محاکمات عادلانه و گویا به جرم فعالیت‌های ضدانقلابی، به اعدام محکوم می‌کرد.»

نیروهای جمهوری اسلامی در جریان جنگ‌های کردستان مرتکب جنایات بسیاری شدند و مردم چندین روستا و منطقه را قتل‌عام کردند. از جمله‌ی آن‌ها می‌توان از قتل‌عام مردم در قارنا، قلاتان، ایندرقاش، اوچ تپه، کانی مام سید، سرچار و گوله و چندین روستای دیگر نام برد. عوامل این کشتارها هیچ‌گاه مورد پیگیری قرار نگرفتند.

۲۸ مردادماه ۱۳۵۸، «روح‌الله خمینی» علیه نیروهای مناطق کردنشین ایران فرمان نظامی صادر کرد. فرمان او که به «فتوای جهاد» معروف شد، حادثه‌ای خونین را در این مناطق رقم زد.

«به رییس کل ستاد ارتش و رییس کل ژاندارمری اسلامی و رئیس پاسداران اکیدا دستور می‌دهم که به نیروهای اعزامی به منطقه کردستان دستور دهند که اشرار و مهاجمین را که در حال فرار هستند، تعقیب نمایند و آنان را دستگیر نموده و با فوریت به محاکم صالحه تسلیم و تمام مرزهای منطقه را سریع‌تر ببندید که اشرار به خارج نگریزند و اکیدا دستور می‌دهم که سران اشرار را با کمال قدرت دستگیر نموده و تسلیم نمایند. اهمال در این امر، تخلف از وظیفه و مورد مواخذه شدید خواهد شد.»

پیش‌تر، در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۵۸، جمعیت‌های دهقانی و شهری و کارگری که با تلاش و سازمان‌دهی کومه‌له در سندنج، انتخاباتی برای مدیریت شهر برگزار و ۱۱ نفر را به‌عنوان اعضای این شورا انتخاب کرده بودند. در تیرماه همان سال، در حالی که جمعیت‌های مردمی و هواداران کومه‌له در برابر مرکز رادیوی میروان اقدام به برگزاری تجمع اعتراضی کرده بودند، از سوی نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی به گلوله بسته شدند. مردم میروان در اعتراض به این اتفاق به رهبری «فواد مصطفی سلطانی»، از رهبران و موسسان خوش‌نام کومه‌له، به بیرون از شهر کوچ کردند. ساکنان سندنج نیز در حمایت از این اقدام اعتراضی، راه‌پیمایی هفت‌روزه خود به سمت روستای «کانی‌میران»، از توابع میروان را شروع کردند. این اعتراضات مدنی یک بار دیگر باعث شدند نیروهای وابسته به حکومت با نمایندگان مردم کردستان به گفت‌وگو و مذاکره بنشینند؛ مذاکره‌ای که نتیجه‌ای در بر نداشت و به مردادی خونین در کردستان ختم شد.

در اولین اقدام پس از صدور این فرمان، «صادق خلخالی»، حاکم شرع دادگاه‌های انقلاب حکم تیرباران ۱۲ نفر را در شهرستان پاوه، واقع در استان کرمانشاه صادر کرد و پاسداران و نیروهای نظامی وابسته به جمهوری اسلامی مرکزی به سمت سندنج به راه افتادند.

پس از ۲۸ مرداد، پاسداران و دیگر نیروهای تحت فرمان خمینی از کرمانشاه به سمت کردستان و از آنجا به سوی شهرهای جنوبی آذربایجان غربی پیشروی و با وجود این که در بیشتر این موارد نیروهای مسلح کرد شهرها را تخلیه کرده بودند، به شهروندان عادی رحم نکرده و صدها نفر را تیرباران کردند.

نیروهای مسلح کرد پس از ۲۴ روز مقاومت در برابر محاصره و توپباران، سرانجام تصمیم گرفتند به منظور جلوگیری از تلفات بیشتر، سنج را تخلیه کنند و روانه کوهستان‌ها شوند و...

اوج اعدام‌های کردستان بعد از ۲۷ مرداد سال ۵۸ صورت گرفت؛ زمانی که آیت‌الله خمینی دستور مشهور خود را برای مداخله نظامی تمام عیار در کردستان صادر کرد.

نیروهای مسلح پس از این دستور با تجهیزات کامل و سلاح‌های سنگین به جنگ با گروه‌های مسلح کرد رفتند. بعد از درگیری‌های کردستان به دستور آیت‌الله خمینی پای صادق خلخالی، رییس دادگاه تازه تاسیس انقلاب به کردستان باز شد. کارول پرونهاپر، نویسنده و نژونالیست در کتاب «اشتیاق و مرگ رحمان کرد در رویای کردستان» که در مورد عبدالرحمان قاسملو، رهبر ترور شده حزب دمکرات است، از ماکز کروایتز، خبرنگار فرانسوی که آن زمان در منطقه بوده نقل کرده است: «ارتش و سپاه پاسداران کنترل شهرهای کردستان را به دست گرفتند، خلخالی به دنبال آن‌ها در حرکت بود، دادگاه‌های کوتاهی برگزار می‌کرد و دستور می‌داد اعدام به سرعت اجرا شوند.»

«او مردان و پسرها را طی چند روز و گاهی حتی چند ساعت بعد از دستگیری‌شان، بدون برگزاری محاکمات عادلانه و گویا به جرم فعالیت‌های ضد انقلابی، به اعدام محکوم می‌کرد.»

مرکز اسناد حقوق بشر ایران نیز در گزارش «خاطرات تسخیر کننده: اعدام توسط جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸» مفصل به این موضوع اشاره کرده است.

خلخالی خود در یکی از بحث برانگیزترین اظهاراتش گفته است: «من حاکم شرع بودم و پانصد و چند نفر از جانبان و سرسپردگان رژیم شاه را اعدام کردم و صدها نفر از عوامل غائله‌های کردستان و گنبد و خوزستان و شماری از عوامل اشرار و قاچاقچیان مواد مخدر را هم کشتم.»

یکی از مشهورترین اعدام‌های خلخالی اعدام ۹ نفر در مریوان در رابطه با «کوچ اعتراضی» بود. ورود ارتش به شهر مریوان در مرداد ماه ۵۹ با خروج اعتراضی مردم این شهر برای جلوگیری از وقوع جنگ روبه‌رو شد. بر اساس گزارش‌های موثق تقریباً تمام ساکنان مریوان به مدت دو هفته به اردوگاهی در خارج از این شهر پناه بردند. بعدها در این رابطه ۹ نفر از جمله دو برادر عضو یک خانواده تیرباران شدند.

خلخالی که پیش‌تر در پناه بود و بعد به مریوان رسید سپس به سنج، سقز و دیگر شهرها رفت و افراد بسیاری را به جوخه‌های اعدام سپرد؛ احکامی که غالباً در مکان‌های عمومی و با طرح پرسش‌هایی سرپایی بدون امکان دفاع صادر می‌شد و در موارد زیادی همانجا هم به اجرا در می‌آمد.

اخبار برخی از این اعدام‌ها در نشریات سراسری منتشر می‌شد. روزنامه‌هایی مانند آبنندگان، اطلاعات و کیهان در آن روزها شماری از اعدام‌ها را اعلام کردند.

زمینه اعدام‌های دهه شصت در کردستان به نخستین ماه‌ها و سالهای انقلاب سال ۵۷ برمی‌گردد. علاوه بر اسناد احزاب و گروه‌های کرد و اخبار رسانه‌ها، در روزهای ملتهب پس از انقلاب تصاویر تکان دهنده‌ای نیز از اولین اعدام‌های سیاسی کردستان به جا مانده که ابعاد آن را جهانی کرد.

در یکی از مشهورترین این عکس‌ها، ناصر سلیمی سمت راست با دست شکسته و چشمان بسته در قاب ایستاده است. در کنار او برادران ناهید هستند، گلوله خورده، معلق مانده میان زمین و هوا. مجله فرانسوی پاری ماچ، در شماره دوم، ۲۱ سپتامبر سال ۱۹۷۹ عنوان «کردها، زیر گلوله‌های الله» را برای این عکس برگزید. اعدام در پنجم شهریور ۱۳۵۸ در محوطه فرودگاه سنج صورت گرفته بود. اعدام شده‌گان بیش‌تر از اعضای احزاب چپ گرای کردستان بودند.

در میان آن‌ها افرادی هم هستند که هیچ‌گونه وابستگی حزبی و سیاسی نداشته‌اند.

این عکس متعلق به عکاس ایرانی، جهانگیر رزمی است؛ عکسی که از آن به‌عنوان «افشاگرانه‌ترین عکس از اوایل انقلاب ایران» یاد شده است. رزمی، عکاس روزنامه اطلاعات در سال ۵۸، بعدها با این عکس مشهور شد و به خاطر ثبت این لحظه و خلق آن تصویر تکان‌دهنده، جایزه پولیتزر را از آن خود کرد.

ابعاد آن‌چه در سه سال اول بعد از انقلاب در کردستان اتفاق افتاد، بسیار فراتر و تکان‌دهنده‌تر از آمار و ارقامی است که نشریات سراسری و حتی مطبوعات خود احزاب کرد منتشر کرده‌اند.

از آغاز دهه شصت و زمانی که نظام جمهوری اسلامی به تمامی تثبیت شد، دور دیگری از اعدام‌ها در کردستان آغاز شد. موج دستگیری فعالان سیاسی و مدنی در این دوره به اتهامات مختلف که عمدتاً مرتبط با عضویت و هواداری احزاب کرد است، در طول حیات جمهوری اسلامی کم نظیر بود.

بیش‌تر دستگیر شدگان این دوره، این بار، با محاکمه در یک نهاد قضایی به طناب دار و جوخه‌های اعدام سپرده شدند. تعداد زیادی از آن‌ها نیز بر اثر شکنجه و اعمال خشونت در زندان‌ها جان خود را از دست دادند. نهادهای مدافع حقوق بشر به ما می‌گویند که سیر محاکمه‌ها در این دوره بدون رسیدگی عادلانه صورت گرفته است.

هم‌زمان با اعدام‌های گروهی در تابستان سال ۶۷، شمار دیگری از زندانیان در زندانهای کردستان با مجازات مرگ روبرو شدند که از تعداد دقیق آن‌ها نیز مانند موارد قبلی اطلاعی در دست نیست.

بر اساس مستندات که در آرشیو احزاب مخالف کرد وجود دارد، در سال‌های بعد از دهه شصت نیز اعدام‌های سیاسی ادامه داشت، اما شمار آن‌ها با آنچه در آن دهه رخ داد قابل مقایسه نیست.

دلیل اصلی اعدام‌های سال‌های آغازین انقلاب و پس از آن دهه شصت در کردستان که از اساس با اعدام‌های سراسری در دهه شصت تفاوت داشت، وجود یک جنبش سیاسی فراگیر بود که بیش‌تر در فرم حزب و فعالیت‌های تشکیلاتی، سیاسی و نظامی نمود داشت، اما وسعت سرکوب سیاسی و نظامی مطالبات بخش‌های زیادی مردم در کردستان، نشان می‌دهد که ابعاد آن فراتر از احزاب بوده است.

پیشینه چندین دهه مبارزه متفاوت کردها از اعتراضات سراسری در زمان حکومت پهلوی، وجود احزاب قدرتمند و دارای نفوذ اجتماعی، فراگیری مطالبات کردها و منطقه‌ای بودن مسئله کرد، شاید از جمله دیگر دلایلی است که باعث توسل حاکمیت تازه استقرار یافته جمهوری اسلامی به سیاست اعدام در سال‌های آغازین انقلاب و دهه پس از آن شد.

جمهوری اسلامی ایران که یک حاکمیت ایدئولوژیک مذهبی و مبتنی بر دین اسلام و مذهب شیعه اثنی عشری است در تمام این سال‌ها از جهت دیگری نیز نسبت به کردها احساس خطر می‌کرد. تعداد زیادی از کردهای ایران مسلمان و اهل سنت بودند و گرچه گرایش عمومی به مذهب در این منطقه نسبت به سایر نقاط ایران کم‌تر بود، اما همین میزان کافی بود که حکومت به لحاظ مذهبی از جانب کردها احساس خطری دو چندان کند.

یکی از تلاش‌هایی که حکومت برای جایگاه‌تراشی برای خود، به سیاست سرکوب شدید و اعدام در کردستان پیش گرفت تلاش برای احاله مسئله کردستان به مسئله مذهبی بود. بر این اساس سپاه پاسداران نیز در همان دوره سازمان «پیشمرگان مسلمان کرد» را تاسیس کرد.

این درحالی‌ست که شواهد نشان می‌دهد گفتمان کردها در آن دور رنگ و بویی دینی یا مذهبی نداشته و کاملاً سکولار بوده است. روحانیون کردستان آن زمان به نمایندگی شیخ عزالدین حسینی بخشی از جنبش کردستان در هر دو دوره نظام شاهنشاهی و نظام مذهبی بعدی بودند. این طیف حامل گفتمانی سکولاریستی و معتقد به جدایی دین از دولت بودند. گرچه نباید نادیده گرفت که گروه مکتب قرآن به رهبری احمد مفتی‌زاده، که گروهی اسلامی و معتقد به تشکیل حکومت اسلامی بود ابتدا موافق اما بعدها به بخشی از مخالفین نظام تبدیل شدند.

بر اساس پاره‌ای مستندات، تعدادی از روحانیون پیرو شیخ عزالدین حسینی در آن دوره در حال جمع‌آوری امضا برای طوماری دستگیر شدند که علیه مجازات مرگ زندانیان سیاسی تدوین شده بود. تعدادی از همین روحانیون نیز در همان سال‌ها از آیت‌الله خلیلی حکم اعدام گرفتند. این در حالی بود که رهبران مذهبی نظام در صدد یافتن مستمسک‌های دینی برای توجیه احکام اعدام بودند.

آیت‌الله خمینی، بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در روز ۲۱ مرداد ۱۳۵۸ تنها یک هفته قبل از صدور دستور مداخله تمام عیار نظامی در کردستان، به گروهی از آموزگاران مسلمان در مورد یک «دشمن مشترک» اخطار داد و گفت: «این‌ها از اسلام می‌ترسند، اینها از قوانین اسلام می‌ترسند، اینها می‌خواهند که اسلام نباشد، گرچه هر چیز دیگری باشد و این توطئه است. از آن وقتی که توطئه شد دیگر ما نمی‌توانیم تا آخر تحمل کنیم و توطئه‌ها را بپذیریم. مسئله، مسئله اسلام است و مسئله مصالح مسلمین و اسلام. ما نمی‌توانیم مسامحه کنیم.»

تنها چند روز پس از این اظهار نظر نیروی‌های دولتی وارد کردستان شدند و جنگ کردستان آغاز شد. این هشدار را هم می‌توان تلاش دیگری برای توجیه سرکوب با توسل به «مصالح مسلمین» دانست.

مسامحه ناپذیری آیت‌الله خمینی در طول حیات او، موجب اتخاذ و تثبیت نسبی سیاستی شد که کردها، که تا کنون نیز از مطالبات خود کوتاه نیامده‌اند، از سیاست اعدام و سرکوب مصون نمانند.



پاره کردن تصاویر خمینی توسط جوانان تبریزی

حزب خلق مسلمان

بی‌شک پرداختن به مسائل تاریخی و بها دادن به آن تنها در شرایطی می‌تواند منجر به نتیجه ای مثبت و مفید باشد که یا جلوی انحراف و تولید شک و شبهه توسط مغرضان را بگیرد و یا این که نکته‌ای آموزنده و عبرت‌آمیز را از لابلای حوادث تاریخی برای نسل‌های آینده به یادگار بگذارد.

وقایعی که در زمان آیت‌الله شریعتمداری در آذربایجان گذشت پیش زمینه‌ای برای دست‌یابی به حق تعیین سرنوشت داشته است و حوادثی که زمانی در صدر اخبار ایران و گه‌گاه رسانه‌های خارجی قرار داشت چیزی جز خواسته‌های مردم ترک آذربایجان نبوده است.

آیت‌الله شریعتمداری

در آذربایجان و چه در میان آذری‌ها کم‌تر کسی وجود دارد که نسبت به آیت‌الله شریعتمداری شناخت نداشته باشد. آیت‌الله سید کاظم شریعتمداری به سال ۱۳۲۲ هجری قمری در محله «امیر خیز» تبریز متولد شد.

شریعتمداری مرجعی بود که گرایشات لیبرالی داشت و با حکومت پهلوی روابط خوبی داشت. حتی رساله ایشان در بین شیعیان ترکیه نیز پخش می‌شد. ایشان هم‌چنین دارای مرکزی مجهز تبلیغات اسلامی به نام «دارالتبلیغ» بود که حتی در زمان خودش مجهز به بسیاری از لوازم مدرن هم‌چون کامپیوتر بود. دارالتبلیغ وی نیز پس از برخوردها جمهوری اسلامی با ایشان مصادره شد و نام تبلیغات اسلامی بر آن نهاده شد. اما آن چیز که باعث برخورد حاکمیت جمهوری اسلامی با آیت‌الله شریعتمداری شد، وی خواهان اصلاح وضع پیش آمده با استناد به قانون اساسی بودند. برای مثال، پیرامون بازگشت آیت‌الله خمینی به ایران «آقای محمد حسن بکایی» در خاطرات خود به‌نام «انقلاب نامه» در صفحات ۲۶۸ تا ۲۷۲ می‌نویسد: «من به قم رفتم و در دیدار با آیت‌الله شریعتمداری گفتم: آقا، شاه در حال رفتن از کشور می‌باشد و زمان برای کسب امتیاز فرصت خوبی است. هرکس حمله کند جلو می‌افتاد. بهتر است در تنظیم اعلامیه‌ها، مبهم‌گویی را کنار گذاشته به‌جای سازمان استبداد و تشکیلات دیکتاتوری صریحا از شاه اسم برده و صریحا حمله کنید. ایشان در جواب گفتند: آقا، این‌ها، آقای خمینی و نزدیکانشان اشتباه می‌کنند و شکست خواهند خورد بگذارید آیندگان بگویند در میان آن‌ها یک آدم عاقلی هم بوده است. آقای خمینی و اعوان و انصارش کنار بکشند من در عرض شش ماه با همان قانون اساسی مشروطه شاه را از کشور بیرون می‌کنم.

تاسیس حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران

پس از وقوع انقلاب ۵۷ حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران با حمایت ضمنی آیت‌الله شریعتمداری تاسیس شد. اعضای اولیه این حزب عبارت بودند از:

- ۱- سید غلامرضا سعیدی
- ۲- سید صدرالدین بلاغی
- ۳- امیر تیمور کلالی
- ۴- شهاب فردوس
- ۵- سید هادی خسروشاهی
- ۶- هاشم شیبستری زاده
- ۷- کریم انصاری
- ۸- اشرف مهاجر
- ۹- موسی شیخ زادگان
- ۱۰- رضا گلسرخی

البته اندکی بعد احمد علیزاده (دبیرکل)، حسین منتظر حقیقی، و حسین بشارت نیز به این حزب پیوستند که از آن‌ها به‌عنوان هیات موسس یاد می‌شد. موسسین با ارسال نامه‌ای به آیت‌الله شریعتمداری خواهان تأیید فعالیت خود شدند. ایشان در پاسخ نوشتند: «از این جهت تاسیس حزب اسلامی به وسیله آقایان به نام حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران با مرامنامه ارسالی مورد تأیید کامل این جانب است و عضویت در آن حزب و سایر احزاب اسلامی که زیر نظر جامعه روحانیت فعالیت دارند نه تنها بلامانع بلکه یک وظیفه اسلامی و ملی است.»

بدین ترتیب، آیت‌الله شریعتمداری به‌صورت ضمنی از فعالیت این حزب طرفداری کردند و با توجه به مقلدین بی شمار ایشان به زودی فعالیت‌های این حزب رونق گرفت. در ۲۲ اردیبهشت ۵۷ این حزب اعلام وجود کرد.

این حزب شعبات بسیاری در اقصی نقاط کشور من جمله تهران، تبریز، اردبیل، مشهد و ... داشت. به گفته نشریه خلق مسلمان که ارگان حزب بود، بالغ بر صد حوزه نام‌نویسی در تهران دایر شده بود. هم‌چنین با مشاهده مرامنامه این حزب هرچند که خواسته‌های حزب مزبور بیش‌تر شامل خواسته‌های اسلامی همانند تغییر نظام فاسد اقتصادی و تبدیل آن به نظام اقتصادی اسلامی و یا تغییر در سیستم آموزش و پرورش بود بندهایی دیگر نیز همانند حفظ استقلال کامل اقتصادی و سیاسی کشور و عدم وابستگی به غرب و شرق نیز ذکر شده است در ثانی که خواسته‌های مربوطه همگی سراسری است و برعکس احزاب منطقه‌ای که عموماً خواسته‌هایشان محدود به مناطق خاصی می‌شد این حزب اما خواسته‌های وسیع‌تری را دنبال می‌کرد.

نشریه خلق مسلمان نویسندگان زیادی داشت که هر کدام به فراخور حوزه تحقیقاتی خود در این نشریه قلم می‌زدند. در قسمت مسائل مربوط به آذربایجان «رضا برهانی» نیز عمدتاً چون امروز مسائل ملی را مطرح می‌کرد ولی این خواسته‌ها، خواسته‌های اصلی نبود. به‌عنوان مثال، آیت‌الله شریعتمداری در نشریه خلق مسلمان به تاریخ ۱۸ آذر ۵۸ می‌گوید: «این کلمه خودمختاری را ما الان نمی‌پسندیم عجلالتا اختیارات داخلی برای آذربایجان را می‌خواهیم.» در فاصله ۱۱ ماهه عمر این حزب اتفاقاتی زیادی در آذربایجان به وقوع پیوست که از جمله می‌توان به سازماندهی تظاهرات در اعتراض به مقاله صادق خلخالی در روزنامه اطلاعات مورخ ۲ اردیبهشت ۵۸ با عنوان «بهانه را از دست خائنین باید گرفت» اشاره کرد.

مقاله مذکور تاسیس حزب جمهوری خلق مسلمان ایران را در مقابل حزب جمهوری اسلامی، نوعی آب به آسیاب دشمن ریختن و همچنین نشان از دودستگی میان علمای کشور می‌دانست و همچنین اشاره می‌کرد که بیش‌تر ساواکی‌ها و وابستگین رژیم قبلی به این حزب گرایش پیدا کرده‌اند. مقاله مزبور باعث خشم وسیع شد و تظاهرات گسترده‌ای به خصوص در آذربایجان شد که جمعیت شرکت‌کننده در این تظاهرات را بالغ بر صدها هزار نفر و نشریه خلق مسلمان یک میلیون نفر برآورد کردند.

به تدریج دامنه درگیری‌های حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران با نظام حاکم رو به گسترش شد که از جمله می‌توان به اشغال رادیو و تلویزیون تبریز توسط هواداران مسلح حزب، درگیری‌های گسترده در قم و تبریز پس از تیراندازی به بیت آیت‌الله شریعتمداری و کشته‌شدن یکی از محافظ ایشان، تظاهرات علیه اصل ولایت فقیه در آذربایجان اشاره کرد.

آیت‌الله شریعتمداری و قانون اساسی

در میان علمای شیعه چند نظریه پیرامون ولایت فقیه وجود دارد. عده‌ای ولایت فقیه را تنها در امور حسبی قبول داشته و مخالف ولایت سیاسی فقیهان می‌باشند، از جمله این‌که فقیهان نباید در غیبت امام زمان در امور حکومتی دخالت کنند که از معروف‌ترین آن‌ها شیخ مرتضی انصاری است. دسته دوم موافقان ولایت سیاسی فقیهان هستند که جواهر کلام و احمد نراقی می‌توان به‌عنوان موافقان نام برد.

آیت‌الله شریعتمداری و به تبع ایشان حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران نیز از نخستین روزهایی که زمزمه قراردادن اصلی به نام «اصل ولایت فقیه» در قانون اساسی شنیده شد، به مخالفت با این اصل پرداختند.

رحمت‌الله مقدم مراغه استاندار آذربایجان شرقی و نماینده حزب در مجلس خبرگان قانون اساسی در بیست و یک شهریور ۵۸ گفت:

«مطالبی که می‌گویم، برای امروز نیست، برای فرداهاست. قانون اساسی برای یک نسل تنظیم نمی‌شود، باید دارای ابعاد زمانی و مکانی باشد، باید پیش‌بینی آینده و نسل‌های جدید را بکند. اوضاع نسبت به چند ماه پیش تغییر کرده است، شرایط استثنایی در مملکت وجود دارد، مطبوعات در شرایط خاص و استثنایی قرار دارند. گروه‌های سیاسی که در مبارزه شرکت داشتند درگیر پاره‌ای مسائل هستند که طرح آن در این‌جا ضرورتی ندارد. در چنین شرایطی تغییر ناگهانی اصل سوم که در هر حال ملت از آن آگاه و بر آن تأیید داشته است، به‌صورت فعلی در مجلس خبرگان در شان مجلس نیست. البته اگر ما بعنوان نمایندگان مجلس موسسان تعیین شده بودیم و وقت و فرصت داشتیم که مثلاً یک سال بنشینیم و با جمع‌آوری و کسب نظر عمومی، طرح جدیدی تهیه کنیم، آن مطلب دیگری بود و هنوز هم دیر نشده است.»

باید این مطلب را صریحاً به ملت اعلام کنیم و تشکیل جلسات خصوصی هم ضرورت ندارد. در جلسات عمومی بحث کنیم و ببینیم آیا ولایت فقیه که از نظر اصل مورد قبول است، چه‌طور باید تنظیم شود؟ وقتی می‌گویم در اصل، منظور این است که اسلام باید حاکم باشد، ولی نباید اسلام را یک طبقه خاص در انحصار خود بگیرد. آن وقت ممکن است اسلام ابزاری شود در دست قدرت‌طلبان و این تصور حاصل شود که مبارزه‌ای را همه ملت شروع کرده است، اما پس از پیروزی عده‌ای می‌خواهند هم‌زمان خود را کنار بگذارند. در این‌جا لازم به یادآوری است که ما قانون برای امروز وضع نمی‌کنیم. بنده امروز با دوستان صحبت می‌کردم که اصلی تهیه شود که امام خمینی برای مدت معینی و یا مادام‌العمر به‌عنوان رهبر قانونی مملکت حکومت نمایند، ولی در این هزار و چهارصد سال، امام خمینی استثنا است. امام با همه قدرتی که دارد ساده‌زندی می‌کند، ساده صحبت می‌کند، ساده مردم را می‌پذیرد. از کجا می‌توانیم امیدوار شویم که در آینده نیز رهبری اینچنین داشته باشیم؟ بعضی از آقایان می‌گویند رهبر انتخابی باشد، اگر انتخابی باشد می‌شود رییس جمهور، با شرایطی که برای رییس جمهور تصویب می‌کنیم. ریاست جمهور در انحصار طبقه خاصی نیست. یک روحانی هم مثل یک سیاست‌مدار مسلمان می‌تواند ریاست جمهوری را احراز کند. ما اگر بخواهیم با استفاده از نیروی اسلام، حکومت را در اختیار یک طبقه خاص قرار دهیم، برای جامعه قابل قبول نخواهد بود.»

همچنین آیت‌الله شریعتمداری پیرامون تصویب اصل ۱۱۰ قانون اساسی به صراحت می‌گوید:

«به دنبال مراجعات مکرر طبقات و گروه‌های مختلف مردم درباره نظر اینجانب نسبت به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین وسیله اعلام می‌دارد: حاکمیت ملی قدرتی است که بقای اسلام و ایران بدان بستگی دارد و با ضعف آن اسلام و کشور به خطر خواهد افتاد و لذا اگر حاکمیت ملی و نقش فعال آن از بین برود و یا خدای نکرده تضعیف شود فرصت مناسب و زمینه آماده‌ای برای بازگشت دیکتاتوری و نظام طبقاتی خواهد بود و بیم آن است که مملکت به وضع سابق رجعت کند. با نگاهی به اصل ششم قانون که می‌گوید خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد.»

اصل ۶ و ۵۶ حاکمیت ملی را تثبیت کرده است اما اصل ۱۱۰ (حدود اختیارات ولایت فقیه) قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده و در نتیجه اصل ۱۱۰ با دو اصل ۶ و ۵۶ قانون اساسی کاملاً متضاد و مخالف است. غیر از این تضاد، مواد دیگری نیز در قانون اساسی وجود دارد که دارای ایراد و اشکال است و همچنین کمبودها و نارسایی‌هایی در آن به چشم می‌خورد که در درجه دوم اهمیت قرار گرفته که باید اصلاح و رفع اشکال شود. با صراحت اعلام می‌دارم که با مراعات این نقایض و اصلاح آن‌ها در نزدیک‌ترین وقت ممکن بقیه مواد قانون اساسی بلا مانع است.

هفته نامه خلق مسلمان مورخه ۴ آذر ۵۸ تحت عنوان مطلب «شرکت در فراندوم مشروط به تجدید نظر در قانون اساسی است» می‌نویسد:

«متن تهیه شده قانون اساسی طبق اعلام وزارت کشور در روزهای ۱۱ و ۱۲ آذرماه به فراندوم گذاشته خواهد شد. حزب خلق مسلمان اعلام می‌دارد... در مراجعه به متن تهیه شده در مجلس خبرگان ملاحظه می‌گردد صراحتی در مورد حاکمیت ملت به چشم نمی‌خورد و متن مزبور با ایرادات، تناقضات و ابهامات گوناگون خود فاقد مشخصات لازم برای اطلاق نام قانون اساسی در آن می‌باشد. حاکمیت ملت با اختیاراتی که به رهبر تفویض شده است عملاً

نقض خواهد گردید. پس به متنی که مواد آن یکدیگر را نقض می‌کنند چگونه می‌توان رای داد؟ در این متن تمام قدرت‌ها در اختیار یک فرد قرار گرفته که در مقابل هیچ‌کس مسئول نیست و مسئولیت‌ها به عهده کسانی گذاشته شده که فاقد قدرت لازم و متناسب با مسئولیت خود می‌باشد.»

بدین ترتیب و با جبهه‌گیری صریح حزب و آیت‌الله شریعتمداری دور جدیدی از درگیری‌های خونین در تبریز و قم به وقوع پیوست که در نهایت به انحلال اجباری حزب و محاکمه اعضای آن هم‌چون علیزاده دبیرکل آن، تحت تعقیب قرار دادن مقدم مراغه‌ای، تهمت دروغ شرکت در کودتای صادق قطب‌زاده که آیت‌الله منتظری هم آن را در کتاب خاطرات اش رد کرده بود و در نتیجه حصر خانگی آیت‌الله شریعتمداری و سلب عنوان مرجعیت ایشان شد.

افزایش فشار بر آذربایجان همراه با حصر خانگی شریعتمداری و انحلال حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران، اشغال نظامی تبریز و اعدام ۱۲ نفر از اعضای و هواداران حزب در زمستان ۱۳۵۸ را در پی داشت.

شریعتمداری هم‌چنین برای نوشتن توبه‌نامه و ندامت‌نامه نیز به شدت از سوی حجت‌الاسلام ری شهری تحت فشار قرار گرفتند، تا این که فیلمی از ایشان به‌عنوان ندامت‌نامه منتشر شد. در خاطرات ری شهری صفحه ۲۶۹ می‌خوانیم:

«مرحوم حاج احمد آقا نقل کردند: هنگامی که امام نوار ویدئویی مصاحبه با آقای شریعتمداری را قبل از پخش دیدند، فرمودند: این قیافه را نمی‌شود در تلویزیون آورد.»!

به این ترتیب آیت‌الله شریعتمداری تا پایان عمر در حصر خانگی ماندند و در ۱۴ فروردین ۶۵ فوت کرد و بر خلاف وصیت‌شان شبانه در قبرستان ابو‌حسین قم دفن شدند.

آذربایجان معترض در برابر جمهوری اسلامی ایران

در اوج بحران فعالیت‌های حزبی، ناگهان شیخ صادق خلخالی با نوشتن مقاله‌ای تحت عنوان: «بهبان‌ها را از دست خائنان باید گرفت» در روزنامه اطلاعات مورخ ۵۸/۲/۲ ضمن حمله به تاسیس حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران، از «حضرت مستطاب آیت‌الله العظمی شریعتمداری که کاملاً حسن نیت دارند» خواستند که بهبان‌های به دست خائنان و ایادی و اوباش رژیم سابق داده نشود تا زیر پرچم «حزب خلق مسلمان» به سینه‌زنی بپردازند. با انتشار مقاله خلخالی، روز چهارم اردیبهشت ۱۳۵۸ صدها هزار نفر در تبریز و تهران تظاهراتی اعتراضی برپا کردند. حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران هم در پایان گردهمایی هواداران شریعتمداری در تهران، قطع‌نامه‌ای در محکومیت توهین به شریعتمداری صادر کرد. در بندهایی از آن قطع‌نامه حزبی به رهبری مراجع - شورایی شدن رهبری - تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی و اقتصاد ملی اشاره شده بود.

در روز ۷ دی ماه ۱۳۵۸ دفتر حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران در تبریز با درگیری مسلحانه تصرف شد و حزب منحل اعلام شد. سپس با اعزام سیدحسین موسوی تبریزی - یکی از شاگردان سابق شریعتمداری به‌عنوان رییس دادگاه انقلاب تبریز، دستگیری مخالفان، کشتار و اعدام در تبریز گسترش یافت. در آن زمان شایع شده بود موسوی تبریزی، مامور ایجاد وحشت در تبریز شده و ترور افراد فعال و سرشناسی نظیر دکتر صدیقی و ناصر جوان، از فعالان چریک‌های فدائی خلق در خیابان بهار و هم‌چنین آتش‌زدن بازار تبریز برای ارباب بازاریان حامی شریعتمداری به دستور او انجام گرفته است.

موسوی تبریزی با خلع سلاح کمیته‌های طرفدار شریعتمداری در تبریز، با اعدام افراد در دادگاه انقلاب اسلامی تبریز، قدرت خود را به نمایش گذاشت، از جمله می‌توان به اعدام هاشم تنگستانی، کتابدار کتابخانه تربیت تبریز به اتهام سرودن اشعار ضدانقلابی و غیر اسلامی اشاره کرد. اعدام مجید کوزه گر، سرگروه طرفداران آیت‌الله شریعتمداری در محله کوزه گرخانه باشی تبریز نیز از اعدام‌های انجام گرفته توسط موسوی تبریزی است؛ اشاره کرد. یکی دیگر از افراد اعدام شده در تبریز، آیت‌الله ایرانی، رییس کمیته انقلاب در محله داش ماغزالار است. در مجموع، یازده تن از کسانی که در جریان تظاهرات خیابانی و خلع سلاح کمیته‌ها بازداشت شده بودند، از هفتم تا پانزدهم دی ماه ۱۳۵۸ به دستور قاضی موسوی تبریزی اعدام شدند. خبر اعدام این یازده نفر در روزنامه‌های ۲۳ دی ماه ۱۳۵۸ بدون ذکر نام منتشر شد. در سی‌ام دی ماه ۱۳۵۸ بیست تن از افسران و فرماندهان نیروی هوایی، زمینی و ژاندارمری در آذربایجان که پس از بازداشت به تهران منتقل شده بودند، به اتهام وابستگی به حزب جمهوری اسلامی خلق مسلمان ایران در دادگاه نظامی به سرپرستی آیت‌الله محمد محمدی ری شهری محاکمه شدند. خبر این محاکمه، همان روز در روزنامه‌ها بدون ذکر نام محکومان به اعدام منتشر شد. با سپری شدن کشتارهای اولیه در تبریز، اقتدار خشونت‌بار جمهوری اسلامی تا سال‌ها و تاکنون در تبریز و آذربایجان ادامه یافت.

آن‌طور که می‌شود از سطر سطر خاطرات افراد دخیل در جریانات آن سال‌ها و روزنامه‌های آن زمان همانند روزنامه‌های اطلاعات و نشریات چون امید ایران و خلق مسلمان دریافت، جریاناتی که آن سال در آذربایجان و ایران گذشت کوچک‌ترین ارتباطی با مسائل ملیت‌گرایی و پان‌ترکیسم نداشت و بهتر است دشمنان همبستگی مردمان سراسر ایران و در این‌جا به ویژه خلق کرد و ترک، برای بیان دیدگاه‌های خویش به ابزار دیگری متوسل شوند و دست از دروغ و خیال‌پردازی بردارند.

«وطن» من کجاست؟

در هر صورت «وطن من کجاست؟»، نظریات تاریخی مختلفی وجود دارد. دانشمندان زیادی بودند و هنوز هم هستند که آرمان‌های واقعی و انسان‌دوستی و زندگی مسالمت‌آمیز را فراتر از ملی‌گرایی یا فرهنگ‌گرایی زبانی، قرار می‌دادند. برای مثال ولتر، فیلسوف بزرگ، که می‌گفت: «وطن جایی‌ست که انسان در آن خوشبخت زندگی کند» یا لامارتین، ادیب برجسته، که می‌گفت: «تنها خودخواهی و نفرت هستند که وطن دارند، اما نه برادری.» یا «جبران خلیل جبران»، می‌گفت: «کره خاکی، وطن من و انسانیت، خانواده من» است.

حتی از قرن شانزدهم با اندیشمندی چون موتنتی یا در قرن هجده و نوزده با اندیشمندانی نظیر روسو و دیدرو و بسیاری دیگر، مفهوم انسان‌گرایی و روشنگری را به‌مثابه ساختارهایی که باید حدود زمانی و مکانی را در اهداف بشر تعیین کنند، داشتیم و وقتی به قرون جدید می‌رسیم این تبدیل به اندیشه‌ای می‌شود که گرایش‌های مختلف سرمایه‌داری از فاشیست‌ها تا پوپولیست‌ها و نئولیبرال‌ها، انسان‌ها در مقابل هم قرار می‌دهند و سعی می‌کنند و تبعیض و استثمار را هم گسترش دهند و هم نهادینه کنند. از سوی دیگر، نیروهای آزادی‌خواه، برابری‌طلب، آنارشیت، فمینیست، سوسیالیست و کمونیست، عمیقاً انسان‌دوستانه است و بر علیه تبعیض هستند و آرزویشان برابری و برادری و خواهری همه انسان‌های کره زمین است. در جهان موجود، بدترین و نفرت‌انگیزترین و مخرب‌ترین اقدام برخی گرایش‌ها و انسان‌ها، برانگیختن فرهنگ‌ها، دین‌ها، ملیت‌ها، زبان‌ها، و... است. آن‌ها گروه‌ها و ملیت‌های مختلف را علیه یکدیگر تحریک می‌کنند تا شاید بتوانند تنش‌ها و جنگ‌هایی به راه بیندازند و سیاست غیرانسانی خود را پیش ببرند. اکنون گرایش‌های رنگارنگ بورژوازی و ملی‌گرایان پوپولیست، نتوفاشیست‌هایی نظیر دونالد ترامپ، ایلان ماسک، ولادیمیر پوتین، شی جین پینگ، ویکتور اوربان (مجارستان)، الهام علی‌اف (آذربایجان)، نارندرا مودی (هندوستان)، رجب طیب اردوغان (ترکیه)، نتان یاهو (اسرائیل)، خامنه‌ای (ایران) و بسیاری دیگر از رهبران فاسد جهان کنونی، مشوق تبعیض و فاشیسم، خارجی‌ستیزی، زن‌ستیزی، آزادی‌ستیزی هستند. بنابراین، تعریف انحصاری «وطن» به معنای زادگاه یا حتی محلی که کسی در آن بزرگ شده، سطحی‌ترین سخنی است که می‌توان گفت. برای مثال، محمدعلی جمالزاده که بدون تردید یکی از بنیان‌گزاران زبان فارسی جدید به حساب می‌آید از عمر ۱۰۵ ساله خود، ده دوازده سال پیش‌تر ایران نبود، سپس به لبنان و فرانسه رفت، اما تقریباً تمام عمرش را در سوئیس گذراند و همان‌جا هم درگذشت، پس آیا او یک سوئیسی به حساب می‌آید یا یک ایرانی؟ در دهه‌های اخیر، میلیون‌ها ایرانی که در ایران به دنیا آمده و در کودکی یا حتی نوجوانی و جوانی به اروپا و آمریکا رفته و کاملاً در ساختار آن کشورها جای گرفته و حتی به مقامات سیاسی رده بالا رسیده‌اند، حال این که متولد ایران هستند، آیا «وطن» آن‌ها ایران است؟ هر چند از نظر احساسی طبیعتاً است که انسان به‌طور احساسی به زادگاه خود علاقه داشته باشد بدون این که گرایش نژادپرستی داشته باشد. به علاوه منظور از «وطن» نه هویت «ملی»، بلکه دقیقاً مرزهای اقتصادی-سیاسی است که آن‌ها هم عمدتاً در اختیار سرمایه‌دارها و حاکمان حامی سرمایه‌داری در جهت حفظ منافع‌شان است و گرنه برای شهروندان عادی چه فرق می‌کند در کجا باشند. برای مردم عادی هر جا که سقفی روی سرشان باشد؛ از رفاه نسبی بر خوردار باشند؛ آزادی داشته باشند آن‌جا می‌تواند وطن‌شان باشد. به قول مارکوت بیگل موطن آدمی روی نقشه جغرافیا نیست. موطن آدمی جایی است که دوستش بدارند.

واقعا لامپ الکتریکی توماس ادیسون متعلق به کدام زمان و مکان است و در کدام مرز و بوم می‌بایستی محدود و مصور می‌شد؟ مگر می‌شود اختراعات و اکتشافات و یا هنر و سایر دستاوردهای بشری را در داخل مرزی محدود کرد؟

وقتی واکس ضد سل رابرت کخ آلمانی، میلیون‌ها انسان را در سراسر جهان، خارج از محدوده زمان و مکان تخت درمان قرار می‌دهد آیا نباید از جعبه بومی‌گری و افتخارات کهن بیرون آمد و از خارج از این جعبه، به جهان نگرست و در پی هویتی نوین بود؟

مگر می‌شود فکر انسان را در مکان و زمان محدود کرد؟

مولانا در اشعارش بارها فراتر از مرزها سخن گفته است:

مرغ باغ ملکوتیم، نی ام از عالم خاک

چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم

یا حافظ می‌گوید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

ز آن چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

یا سعدی می‌گوید:

سعدیا حب وطن گرچه حدیثی ست شریف

توان مرد به سختی که من آن‌جا زادم

شعر سعدی در باره همبستگی جهانی انسان، فراتر از زادگاهش شیراز، می‌رود و بر سر در سازمان ملل نقش می‌بندد:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

وقتی کتاب صد سال تنهایی گارسیا مارکز مرزهای خط و زبان، و مرزهای مذهبی مرزهای کشوری، مرزهای ملی‌گرایی، هویت‌گرایی، بومی بودن و غیره را پشت سر می‌گذارد.

مگر خیام و گارسیا مارکز و شکسپیر و گوته فرا تر از زادگاه خود نرفته‌اند و مرزها را نشکسته‌اند؟ واقعا کدام مرز زمان یا مکان و یا مذهب و یا خط و زبان توانسته است اندیشه زکریای رازی را در زادگاهش، شهر ری محدود کند و کشف الکل اورا فراتر از مرزها نبرد؟

میلان کوندرا در مصاحبه‌ای در سال ۱۹۸۴ با نیویورک‌تایمز گفته بود که ایده‌ی «وطن» برای او چیزی بسیار مبهم است: «از خود می‌پرسم آیا مفهوم وطن در انتها چیزی جز توهم و یک افسانه نیست و آیا ما قربانیان این افسانه نیستیم؟ از خود می‌پرسم مفهوم ریشه‌دار بودن آیا تنها یک داستان نیست که به آن چنگ می‌زنیم؟»

میلان کوندرا نویسنده داستان‌های کوتاه، نمایشنامه‌نویس، مقاله‌نویس، شاعر و یکی از بزرگ‌ترین و تأثیرگذارترین رمان‌نویسان قرن بیستم است که در آثارش کم‌دی اروتیک را با نقد سیاسی و ژرف‌اندیشی فلسفی درهم می‌آمیزد. رمان‌های او به بیش از چهل زبان دنیا ترجمه شده است. دو کتاب «بار هستی» و «جاودانگی» از معروف‌ترین آثار میلان کوندرا به شمار می‌روند.

میلان کوندرا نویسنده‌ای است رانده‌شده از کشور چک و حدود ۴۸ سال است که مقیم فرانسه است، تابعیت این کشور را دارد و به زبان فرانسه هم می‌نویسد. اما به نظر می‌رسد سؤال او، به گونه‌های متفاوت و عبارت‌های گوناگون، می‌تواند سؤال هر کس با هر زبانی و مقیم هر کشوری باشد، از جمله برای هر ایرانی مقیم ایران و یا دور از آن.

در جهانی که به معنای واقعی نیازهای مادی و معنوی بشری بسی فراتر از زادگاهش رفته است. در جهانی که مرزها وسیله‌ای برای جنگ‌ها و تبعیض‌ها و استثمار شدیدتر مهاجران و پناهندگان شده است. در جهانی که واژه «وطن» من، سبب می‌شود در کشور گشایی‌ها میلیونی‌ها انسان به خاک و خون کشیده شوند. در جهانی که به خاطر مرزها دوسوم مردم جهان در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند. در جهانی که مرزها و وطن برای حفظ منافع سرمایه‌داران است واقعا ما مردم عادی برای مان چه فرق می‌کند در کجا زندگی کنیم.

ما به‌عنوان انسان اجتماعی، هم به آزادی انسان‌ها و ارزش بالای انسانی و هم با آزادی آن‌ها تاکید کنیم. ما می‌خواهیم ایران کشور آزاد و برابری باشد تا همه شهروندان آن بدون توجه به جنسیت، ملیت، باورهای مذهبی، و گرایش‌های سیاسی در کنار هم زندگی شادی داشته باشند. برای این که به چنین جامعه‌ای برسیم همزیستی مسالمت‌آمیز همه خلق‌ها ساکن ایران و حتی مهاجرین و پناهندگان و مبارزه مشترک آن‌ها علیه حکومت جهل و جنایت و فاشیست اسلامی ضروری است. پس هرگونه تفرقه‌اندازی و تبلیغ نژادپرستی از طرف هر کسی و هر گرایشی باشد به نفع جمهوری اسلامی است و مهم‌تر از همه اقدامی ضدانسانی محسوب می‌شود.

پس احساس انسانی و همبستگی و مبارزه‌جویی خود را در راه آزادی و برابری تقویت کنیم و با هم باشیم!

نتیجه‌گیری

با توجه به همه آن‌چه که در بالا گفته شد مردم کرد و ترک و ارمنی و غیره هیچ خصومت و دشمنی با همدیگر ندارند و سده‌هاست که در ارومیه و سایر شهرهای آذربایجان غربی در کنار هم و در فضایی سالم و سازنده و دوستانه زندگی کرده‌اند و الان هم اکثریت مردم خواهان ادامه چنین سیاستی هستند. اما جمهوری اسلامی و چماق‌داران محلی آن و نژادپرستان هستند که فضای سیاسی و اجتماعی شهر را آلوده می‌کنند و اطلاعات غلط به مردم می‌دهند و درگیری به‌وجود می‌آورند.

هدف پانیت‌ها وحدت سیاسی افراد دارای نژاد، زبان، ملیت و یا دین مشترک است. از جمله مشهورترین پانیزم‌های ملی می‌توان به پان اسلاویسم، پان عربیسم، پان ژرمنیسم و پان کردیسم اشاره کرد. پانیت‌ها اغلب داعیه‌های جدایی داشته و خواهان استقلال خود هستند. البته به بهای ریختن خون بی‌شمار انسانی‌های «غیر خودی»

کشتار ساکنین بی‌دفاع دو روستای قارنا و قاتلان به انتقام‌گیری و جنگ بین کرد و ترک منتهی نشد. اما امروز گرچه جنگ طبقاتی شده و کارگر کرد و ترک با هم علیه حکومت سرمایه‌داری اسلامی می‌جنگند، اما نباید از نقشه‌هایی که حاکمین و مرتجعین علیه مردم تدارک دیده‌اند غافل شد.

کردها در ارومیه و یا ماکو، خوی، سلماس، ارومیه، نقده، پیرانشهر و حتی در مهاباد نه مهمن، بلکه صاحبان تاریخی این سرزمین‌اند، و هیچ نیروی نژادپرست دولتی و غیردولتی نمی‌تواند حضور و حقوق آن‌ها را نفی کند و یا علیه آن‌ها جنگ و کشتار راه بیندازد.

هر گوشه ایران ارث پدری حکومت‌ها و نژادپرستان نیست و مربوط به همه انسانی‌هایی است که در این کشور زندگی می‌کنند. بنابراین، ایران بدون توجه به جنسیت و ملیت و باورهای مذهبی و گرایش‌های سیاسی، به همه آن‌هایی تعلق دارد که در آن‌جا زندگی می‌کنند؛ حتی افغان‌هایی که سال‌هاست در ایران به کارهای سختی مشغولند اما هم‌چنان مهاجر و پناهنده محسوب می‌شوند باید تلاش کرد همه آن‌ها، به حق شهروندی ایران نایل آیند.

آن چیزی که ما را یک کشور کرده تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، زندگی مسالمت‌آمیز در کنار هم، احترام متقابل و حتی اسطوره‌های مشترک است. جنبش خلق کرد، همواره بر همزیستی آزادی، برابر و عادلانه و جامعه دموکراتیک تاکید کرده و نباید اجازه داد که نژادپرستان هر دو خلق و دخالت حکومت‌های منطقه و با ایجاد تنش‌های مصنوعی، خلق‌های تحت این منطقه را به جان هم بیندازند.

همه خلق‌های ایران، دشمن مشترک دارند و ضرورت دارد در همبستگی و اتحاد با همدیگر علیه این دشمن مبارزه کنند و آن هم جمهوری اسلامی ایران است. هرگونه درگیری درست کردن بین خلق‌های ایران به نفع این حکومت ارتجاعی تمام می‌شود.

زنده و پاینده باد همزیستی مسالمت‌آمیز و اتحاد همه خلق‌ها و نیروهای آزادی‌خواه و برابری‌طلب و عدالت‌جوی منطقه.

نهایتا جهان ما امروز درهم تنیده‌تر از قرن‌های پیشین است. اکنون به‌هم وابسته‌تر از هر زمانی در تاریخ بشری است. هیچ ملت مستقلی در مفهوم قرن نوزدهمی خود دیگر وجود ندارد. مهاجرت‌های وسیع، بافت اتنیکی تمام جوامع را دگرگون ساخته است.

در ایران، اغلب خلق‌های ایران در تمامی کشور پخش شده‌اند و بیش‌تر از تبریز و باکو، آذربایجانی‌ها در تهران زندگی می‌کنند. ترسیم حقوقی جغرافیای براساس دولت-ملت، تقریبا غیرممکن است. کدام مرز مستقل اتنیکی می‌تواند تأمین‌کننده این پراکندگی و مهاجرت‌ها و ادغام آن‌ها در گستره جغرافیایی

متفاوت باشد؟ از این رو، نمی‌توان الگوهای زندگی سیاسی امروز را در بستر تاریخی قرن‌های پیش قرار دهیم؛ حتی اگر بخواهیم نیز غیرممکن است. اگر در نظریه‌های سیاسی اوایل قرن بیستم تنها حق تعیین سرنوشت ملت‌ها بود و الزاما در جدایی و تشکیل دولتی مستقل خلاصه می‌شد، اما امروز در دنیای واقعی و در عمل شهروندان جهان با هم‌سرنوشتی و همبستگی ملت‌ها در درون کشورهایی که با تنوع ملی و زبانی متفاوت هستند، روبه‌رو هستیم. به همین دلیل، نیازمند طرح و الگوی سیاسی جدیدی مبتنی بر عبور از «ملت-دولت» با هدف برقراری خودگردانی دمکراتیک و دموکراسی مستقیم شورایی برای زندگی آزاد و برابر و عادلانه در زمانه خود باشیم.

یکشنبه دهم فروردین ۱۴۰۴-سی‌ام مارس ۲۰۲۵